

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و چهارم  
مهر ۱۴۰۲ شماره ۲۸۳

## ماهیت مبارزه بر سر ملی کردن صنعت نفت ایران یک مبارزه ضداستعماری است

مبارزه سترگی که بر سر مسئله ملی شدن صنعت نفت ایران در گرفته بود یک مبارزه حقوقی و عادی نبود، یک مبارزه بر سر یک امر کوچک حاصل سوءتفاهم و حتی مبارزه بر سر منابع نفتی و طبیعی ایران نبود، مبارزه‌ای بود عمیقاً سیاسی و **رهائیش** میان نوک‌رصفی و غرور ملی، ایرانی بودن و یا انیرانی بودن، عشق به میهن، به مردم ایران، به سرنوشت این آب و خاک یا گماشته بیگانه بودن، مبارزه‌ای میان نیروهای استعماری و ضداستعماری، مبارزه میان کسانی که خواهان پیشرفت طرد استعمار، هواداری از استقلال، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران بودند و کسانی که از قبیل ارتجاع و امپریالیسم نان می‌خوردند و به قعر گور ارواح تاریخ تعلق داشتند و می‌خواستند از سفره حراج ایران تکه پاره استخوان‌هایی به کف آورند. این مبارزه مبارزه میان نو و کهنه، مبارزه میان رستاخیز یک ملت و مریدان و پیروان اجنبی بود، مبارزه‌ای میان ارواح تاریخ که برای استعمار دوران کهن غم می‌خوردند و بالندگانی مردمان ما که استعمار کهن را به گور سپرده در فکر سربلندی ملت ایران، حفظ تمامیت ارضی، حق حاکمیت ملی، شخصیت، غرور و هویت ملی و تاریخی ایران بودند.

نزاع حیاتی سیاسی که در ایران حول محور مبارزات دهه ۲۰ تا ۳۲ شمسی درگرفت، و با مبارزه حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران شروع شد، در شرایط پایانی جنگ جهانی دوم و در پرتو گرمابخش پیروزی قطعی سوسیالیسم در جنگ جهانی دوم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - استالینی و برهم خوردن نظم کهن جهانی با رشد نیروهای ... **ادامه در صفحه ۲**

## ویژه نامه هفتاد سالگی کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

### روح انقلاب مشروطیت و قانون اساسی به منزله خون‌بهای آن

سلطنت‌طلبان به پاس حمایت بیگانگان و مشاوران نورسیده خود در خارج از کشور و انتقال آن به درون کشور توسط ایادی فکری خود، در پی آنند که تاریخ ایران را جعل کنند تا زمینه فکری بازگشت به گذشته را فراهم آورند. آنها آموخته‌اند که با داغ و درفش و ساطور و قمه شعبان بی‌مخ، طیب حاج رضائی، زهرا خانم‌ها، پری‌بلنده و... و یا گروه‌بانان لباس شخصی و... قادر نیستند با کودتا به جان و مال مردم ایران مسلط شوند ولی تسلط بر مغزها به خصوص مغزهای تهی از تاریخ واقعی ایران، با استفاده از گسل فکری نسل‌ها که خود محصول ارتجاع حاکم اسلامی در ایران است، از این بخت برخوردارند، با تاریخ‌سازی و اجماع رسانه‌ای در خارج و داخل ایران، جولان در فضای هدایت شده مجازی و جلب حمایت بی‌چون و چرای آنها به شستشوی مغزی دست زده و تاریخ را بر اساس میل ارتجاع مغلوب بنویسند که در عرصه‌هایی نیز با حاکمیت کنونی ایران نیز هم‌نظرند. آنها سال‌هاست که در صدد القای ادعایی بی‌پایه مبنی بر قانون بودن فرمان «عزل» مصدق و ارتقای اخلاقی کودتای خائنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به احیای مشروطه در تراز «قیام ملی» هستند و سخنگویانشان در ایران نظیر موسی غنی‌نژاد، صادق زیبا کلام، محمود کاشانی، شهرام اتفاق، دنیای اقتصاد و... از آزادی کامل برای پخش توهمات و جعلیات برخوردارند.

مهم‌ترین استناد قانونی این جریان در راستای قانونی جلوه دادن فرمان عزل مصدق در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، از یک سو به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه باز می‌گردد که مقرر می‌دارد: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» و از سوی دیگر، این توجیه بلاموجه با وحدت ملاک از مصوبه مجلس مؤسسان در اردیبهشت ۱۳۲۸ که اختیار انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به شاه می‌دهد، عزل نخست‌وزیر و هیات دولت را هم در اختیار شاه می‌داند.

ما قبل از این که به نص صریح و مفاد قانون اساسی مشروطیت ایران اشاره کنیم، لازم می‌دانیم که چندین اصل را از نظر بگذرانیم که برای یک تحلیل علمی و شناخت تاریخ ایران جنبه قطعی و تعیین‌کننده دارند. کل مفاد قانون اساسی مشروطیت ایران تنها در بستر این اصول و پیش زمینه تاریخی انقلاب مشروطیت قابل تفسیر هستند و لاغیر.

چه عواملی باعث شد که مردم ایران به انقلاب دست زده و قانون اساسی را به عنوان دست‌آورد و خونبهای انقلاب مشروطیت به نسل‌های آتی ایران هدیه کنند؟

قبل از انقلاب مشروطیت در ایران حاکمیت قانون مستقر نبود، شاه فعال ... **ادامه در صفحه ۳**

### کلافی که سر در گم به نظر می‌آید

در هفتادسالگی کودتای ضدملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ما با تضاد منافع و تناقض‌گویی‌هایی مواجه شده‌ایم که در نظر نخست ظاهراً نامفهوم و موجب سردرگمی می‌شوند.

حزب ما قرار بر آن دارد که ماهیت این تناقض‌گویی‌ها، دروغ‌ها، ریاکاری‌ها را برملا کند و مانع شود که مشتی عوامل دشمن تاریخ ایران را با منطق بریتانیایی و آمریکایی بنویسند، آنهم در زمانی که آمریکای رو به افول برای نجات خود از هیچ جنایتی رویگردان نیست. این تلاش‌های عبث یاران آمریکا و انگلیس در ایران نیز ریشه در این افول و دست پا زدن‌های آخرین را دارد.

در مسئله ملی کردن صنعت نفت ایران نیروهای متعددی نقش بازی کردند که برای فهم مسایل باید نقش آنها را مورد بررسی تاریخی قرار داد. درباریان و طبقه حاکمه به عنوان یاران امپریالیسم بریتانیا و بعداً آمریکا، روحانیت مرتجع به رهبری کاشانی، بهبهانی، فلسفی، بروجردی و... در کنار سلطنت‌طلبان و امپریالیسم بریتانیا، نمایندگان بورژوازی ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، فاطمی، نریمان، شایگان، فروهر و رویاهانی به نام مظفر بقائی، حائری‌زاده، حسین مکی، شمس قنات‌آبادی، معظمی، خلیل ملکی، حجازی، خنجی، زهری و... که پرچم مبارزه با استعمار را برافراشتند، ولی به مماشات با آمریکای «آزاد» و «بشردوست» ادامه دادند، و نیروی حزب توده ایران که سال‌ها رهبری مبارزات استعماری ضد شرکت نفت انگلیس را در جنوب در دست داشت و به توده کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهر و ده و جامعه روشنفکران ایران متکی بود. این مجموعه طبیعتاً در شکل دادن و رهبری مبارزات و یا تخریب در مبارزات ملی و ضداستعماری مردم ایران نقش داشتند.

در قرن بیست و یکم بعد از این که اسناد بسیاری در مورد ماهیت کودتای ضدملی ۲۸ مرداد برملا شده است سلطنت‌طلبان کودتاچی که ننگ تمدید امتیازنامه داری و قرارداد نفتی کنسرسیوم را به دوش می‌کشند نفرت مردم ایران از حاکمیت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران را به فال نیک گرفتند تا می‌توانند به رنگ‌آمیزی گذشته‌نگین خود بپردازند. در زمان حکومت پهلوی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ تلاش شد که نسل جوان ایران با تاریخ واقعی مبارزات مردم ایران آشنا نشود و تا امکان دارد تلاش شود مبارزات برای ملی کردن صنعت نفت را مورد تأیید شاه جلوه داده و با تئوری‌های من در

آوردی جدید که گویا برای حفظ ایران از نفوذ کمونیسم زندان، شکنجه و ... **ادامه در صفحه ۴**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

ماهیت مبارزه بر سر ... دنباله از صفحه ۱

جدید انقلابی قوام یافت و رشد کرد. در این دوران سلطه امپریالیسم فرتوت انگلیس همراه با وزارتخانه استعماری و سلطه لیر و پاند انگلیسی و استعمار کهن به پایان می‌رسید و ملت‌های جهان از امکانات مناسبی برخوردار شده بودند تا از هویت و حق حاکمیت ملی دسترسی به منابع طبیعی خویش دفاع کنند. تا آن روز بریتانیا بر بخش بزرگی از خاک ایران با ابزار استعماری شرکت غارتگر نفتش حکومت می‌کرد و با آوردن دودمان پهلوی و اعوان انصارش بر سر قدرت، حق حیات آزادانه را از مردم ایران سلب کرده بود. ما در مقالات متعددی در این شماره ویژه توفان به این حقایق اشاره کرده‌ایم.

در آن زمان دو جبهه سیاسی ماهیتاً متفاوت در برابر هم برای دفاع از حق تعیین سرنوشت ملت ایران و یا مخالفت با آن پا گرفته بود، جبهه خلق با شرکت کارگران، دهقانان، زحمتکش‌ها و روشنفکران ایران، احزاب ملی و مترقی، انقلابی نظیر حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگری و صنفی، سازمان‌های دموکراتیک، خواهان صلح، جمعیت‌های ضد استعماری و سازمان‌های زنان و دانشجویان و جبهه ملی ایران در یک طرف و جبهه ارتجاع و ضد خلق متشکل از احزاب سومکا، آریا، پان‌ایرانیست، حزب زحمتکش‌ها، دکتر بقائی، جمعیت‌های اسلامی و تروریستی، چاقوکشان مرید آیت‌الله کاشانی نظیر شعبان بی‌مخ و طیب، سفارتخانه آمریکا و انگلیس، سازمان اصل چهار ترومن، تشکل مستشاری نظامی آمریکا در ایران، به رهبری دربار پهلوی مرکز تمام توطئه‌های ضدملی به وجود آمده بود. راه فراری وجود نداشت. ملتی با رستاخیز تاریخی به پا خاسته بود تا از دستاوردهای انقلاب مشروطه دفاع کرده، از حقوق جهانی و از منافع ملی خود که حق مسلم مردم ایران بود با دادن خون خود پاسداری نماید. این مبارزه سرمشق مردم جهان شد و ابعاد وسیع به خود گرفت که پشت استعمار بریتانیا و امپریالیسم آمریکا را به لرزه درآورد. سرکوب مبارزه مردم ایران فقط سرکوب جنبش ملی ایران نبود، زهرچشم گرفتن از خلق‌های جهان و تهدید ملل جهان نظیر ملل عراق، مصر، اندونزی و الجزایر نیز بود.

این دوره، دوره تصمیم‌گیری و مرزبندی روشن بود. یا با ما و یا با دشمنان مردم ایران و اجانب. تصمیم به این که در کدام صف باید قرار گرفت، در صف خیانتکاران و عمال استعمار و امپریالیسم و یا در صف نیروهای مترقی و انقلابی برای سربلندی و آزادی ایران، امر حیاتی و مماتی بود. تصمیم در این که سرنوشت ایران را شرکت نفت بریتانیا رقم بزند و یا این که ایران روی پای خود در این فرصت تاریخی بایستد و از امکانات تاریخی که به وجود آمده بود استفاده کند، یک تصمیم سیاسی و استقلال‌طلبانه بود. پرسش این بود: پذیرش یوغ استعمار و امپریالیسم و یا به دور انداختن خفت پذیرش این یوغ. ادامه راه گذشته و یا گام گذاردن در راه ترقی و پیشرفت و آینده

درخشان. این تصمیم‌گیری سیاسی تاریخی در درجه نخست معیار قاطع در تعیین ماهیت هر نیرو، طبقه و لایه و حرکت اجتماعی بود.

ملتی تصمیم گرفته بود که با الهام از برهم خوردن نظم مستعمراتی در جهان، منابع طبیعی خود را از دست امپریالیسم انگلستان نجات دهد و خودش حاکم بر سرنوشت خویش گردد. این حق را منشور ملل متحد برای همه خلق‌ها و ممالک جهان به رسمیت شناخته بود و پایان جنگ جهانی دوم، آغاز فروپاشی این نظام مستعمراتی کهن بود. ده‌ها کشور در آسیا و آفریقا امتیازنامه و قراردادهای استعماری را به دور افکندند و حتی با مبارزات آزادیبخش قهرآمیز به استقلال کشورشان نایل گشتند. اندونزی، کره، کامبوج، لائوس، ویتنام، هندوستان، پاکستان، مصر، الجزایر، تونس، لیبی، کنگو، تانزانیا، موزامبیک، آنگولا، سودان و...

دیگر هیچ قدرت مستعمراتی نمی‌توانست مدعی شود که من کشور کنگو و یا الجزایر را مثلاً خریدم، غارت آنها حق من است، من اروپائی مو بلوند و چشم آبی هستم و از نژاد برترم و مجازم سیاهان را به غل و زنجیر بکشم، زیرا با یکی از سران قبیله آنها در کنگو و یا جای دیگر قرارداد اسارت و بندگی آن ملت را امضاء کرده‌ام؟!؟! و آنها حق ندارند زیر قرارداد بزنند!؟! دیگر کریستف کلمب نمی‌توانست مدعی شود که صاحب مال و جان و ناموس سیاهان است و بر اساس عرف استعماری کسی حق ندارد کریستف کلمب را از اموالش محروم کند. از این تاریخ هیچ قرارداد استعماری و امتیازنامه غارتگرانه ارزش بقاء نداشت زیرا به استناد استفاده از شرایط نابرابر، دروغگوئی، سندسازی، توسل به عنف، تجاوز، اسلحه و آدمکشی، اشغال کشورها، غارت منابع طبیعی آنها، نقض حاکمیت کشورها و حقوق انسان‌ها کسی قادر نبود برای خودش دلایل مشروع برای آدمکشی، سنت‌تراشی و استمرار استعمار بسازد و به آن استناد کند. تمام منابع کشورها در اختیار خودشان بود و قراردادهای استعماری ملغی شده بودند. حتی تمایل به ادامه استعمار و گماشتگی برای بیگانگان نیز مشروعیت نداشت. فقط نوکران اجنبی و مزدوران می‌توانستند با بی‌شرمی مدعی شوند که «ما با ویلیام نوکس دارسی قرارداد بسته‌ایم و نمی‌توانیم بزنیم زیرش»؟!؟! و یا شاه از «این حق قانونی» برای «عزل» مصدق و دعوت مجدد از استعمار برای بازگشت و غارت به کشورها برخوردار است.

جبهه مردم ایران جبهه موافقان «عزل» یا مخالفان آن نبود انتخاب میان نوکری اجانب و سربلندی ایران، قبول یوغ استعمار یا اخراج استعمارگران بود. چقدر باید مغزها معیوب و محدود باشند که حقانیت عظمت یک مبارزه تاریخی در ابعاد کشوری و جهانی را به فرمان یک شاه نوکر و فراری گره زنند. دورانی که استعمار با خط‌کش ممالک را میان خود تقسیم می‌کرد و جغرافیای سیاسی جدید خلق می‌نمود گذشته بود. دیگر چند کشور استعمارگر به ویژه اروپائی

نمی‌توانستند در مورد سرنوشت کشورها در مذاکرات و زد و بندهای سیاسی تصمیم بگیرند و برای غارت خود حق برتری و ویژه و نژادپرستانه قایل گشته و تعیین نمایند کدام کشور جهان، حق ملی کردن منابع طبیعی خود را داشته و کدام کشور جهان بنا بر میل و اراده آنها فاقد چنین حقی بوده، باید مستعمره ما باشد و باقی بماند و یا استعمار جهانی و وزارت استعماری انگلستان به وزرات چرچیل می‌تواند حق حاکمیت بر منابع ملی آن کشور را نقض کند.

اساس پیدایش و بنای سازمان ملل متحد مبتنی بر به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی کشورها بر منابع ملی (طبیعی) و تمامیت ارضی آنها بود. مفهومی به نام حق تعیین سرنوشت به دست خود و استقلال جای استعمار را گرفته بود. حق حاکمیتی که بر نصف کشور جاری نباشد و در اختیار ممالک صاحب امتیاز و غارتگر استعماری باشد، حق حاکمیت و استقلال نیست، تن دادن به استعمار است. این نوع درک معیوب، ناقص منشور ملل متحد بود زیرا ملل متحد، ملل مستقل و حاکم بر سرنوشت و منابع ملی و طبیعی خویش بودند. ولی امپریالیست‌ها با حضور قدرتمند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جهان ناچار به رعایت و احترام به آن حق شده بودند. بعد از انقلاب کبیر اکتبر و به ویژه بعد از جنگ پیروزمند ضدفاشیستی به رهبری رفیق استالین، دوران استعمار کهن با فروپاشی نظام مستعمراتی کهن پایان یافته بود و هر کشوری حق داشت استقلال خود را به کف آورد، سربازان بیگانه را از کشورش اخراج کند و صنایع و منابع طبیعی و ملی خویش را ملی کرده، یعنی در اختیار دولت حاکم خودی قرار دهد. ایران از این حق طبیعی علیرغم میل دربار و شرکت استعماری نفت برخوردار بود و از آن استفاده می‌کرد و دربار پهلوی در مقابل آن ایستاده بود. این است که مبارزه مردم ایران ماهیت استقلال‌طلبانه و سیاسی دارد و با شعیده‌بازی‌های حقوقی و یا شگردهای «قانونی» نمی‌شود ماهیت این مبارزه را دگرگون ساخت و منحرف نمود.\*

### تخصیص و پوزش

خوانندگان گرامی متأسفانه در توفان شماره ۲۸۲ تاریخ تاسیس سازمان همکاری‌های به اشتباه سال ۱۹۱۶ آمده بود که ما آن را به صورت زیر تصحیح می‌کنیم. «سازمان‌های همکاری که در ۱۹۹۶ برای اولین بار در شهر شانگهای چین...» تاسیس شد.

### از حمایت مالی شما سپاسگزاریم

رفیقای با ارسال ۳۰۰ یورو

رفیقای با ارسال ۲۰۰ یورو

رفیقای با ارسال ۱۲۵ یورو

رفیق خرم ۵۰ یورو

رفیق بابک ۵۰ یورو

رفیق فرامرز ۱۲۰ یورو

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران

روح انقلاب مشروطیت ... دنباله از صفحه ۱

مایشاء محسوب شده و به نام ظل‌الله، آریا مهر، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه، به صورت خودکامه، با صدور امریه و فرمان به اراده مستبدانه حکومت می‌کرد. به دستور وی وزراء را آویزان می‌کردند، رگشان را می‌زدند، با آمپول هوا به قتل می‌رساندند و همه چیز حول اراده ملوکانه می‌چرخید. انقلاب مشروطیت که با الهام از مبارزات سوسیال‌دموکرات‌های روسیه، با تأثیرپذیری از انقلاب فرانسه انجام گرفت با این هدف بود تا حدود اختیارات شاه را مشروط و محدود کند و شاه را تابع نمایندگان مجلس نماید. انقلاب مشروطیت همه انسان‌ها را دارای حقوق برابر قرار داد و نه این که شاه از حقوق ویژه‌ای برخوردار باشد. انقلاب مشروطیت با این هدف انجام گرفت که به جباریت، خودسری، خودکامگی، اختیارات بی و حد حصر شاه پایان دهد و به وی تنها آن مقام تشریفاتی را بدهد که در همه مالک اروپائی معمول شده بود.

این اساس و روح انقلاب مشروطیت ایران بود. انقلاب مشروطیت از آن جهت برگزار نشد که وضع به صورت سابق باقی بماند و استبداد با لباس مشروطه به جنایات خود ادامه دهد. تمام مفاد قانون اساسی که بر قلم جاری شدند ممکن است در اثر سطح دریافت‌های حقوقی و نازل زمان، به دقتی که در قرن بیست و یکم الزامی است تدوین نشده باشند. ولی روشن است که همان موقع نیز مفاد این قوانین نمی‌توانسته‌اند حتی به فرض ابهام، مغایر روح و اهداف انقلاب مشروطه بوده و بر ضد آن تدوین شده باشند. این که آمده است که شاه پس از تقسیم قوا به مقننه، قضائیه و مجریه رهبر قوه مجریه است تنها جنبه تشریفاتی دارد و در این حد است که شاه با احترام به دو قوه دیگر برای اجرای قوانین به توشیح آنها می‌پردازد و نه این که قوه مجریه را رقیب سایر قوا دانسته و مجدداً به محمدعلیشاه و رضا خان زمان بدل می‌گردد.

در قانون اساسی انقلاب مشروطه همه انسان‌ها از حقوق برابر برخوردارند چه شاه و چه رعیت. در قانون اساسی انقلاب مشروطیت شاه از همه مسئولیت‌ها مبری است زیرا حق ندارد مسئولیتی داشته باشد که در مقابل مجلس و یا مردم باید پاسخگو باشد. در این قانون همه قوای کشور ناشی از ملت است و نیروی مردم بر تارک انقلاب مشروطیت می‌درخشد و نه خورشید تابان شاهنشاهی. یعنی شعار «خدا، شاه، میهن» شعاری ارتجاعی، ضد‌مردمی و مغایر روح انقلاب مشروطیت ایران است. این شاه نیست که قانون خلق می‌کند، این مردم هستند که از طریق نمایندگان خویش به روش دموکراتیک به خلق قوانین دست می‌زنند. آنهم قوانینی که باید حافظ منافع توده باشند، تا احترام مردم را به خود جلب کرده و مشروعیت داشته باشند.

اگر قرار باشد در ایران انقلابی شده باشد که بر اساس آن شاه هم وزیر جنگ باشد، هم مجالس

را منحل کند، هم وزراء را تعیین نماید، هم نخست‌وزیر بیاورد و ببرد، هم سیاست خارجی را تدوین نموده، قرارداد منعقد کند و نقض یا فسخ نماید. اگر قرار باشد عزل و نصب وزیران در اختیارات شاه باشد،



کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است. بایگانی خانوادگی، منبع از کتاب «چگونه کمونیست شدم»

انحلال مجالس در اختیار شاه باشد، فرمان جنگ و صلح در اختیار شاه باشد، فرماندهی کل قوا در اختیار شاه باشد، ملی کردن صنعت نفت در اختیار شاه باشد و در مقابل اشتباهات و خطاهایش در این مقامات پرمسئولیت فاقد مسئولیت بوده و به ملت ایران پاسخگو نباشد که نیازی به انقلاب مشروطیت نبود. خاندان سرکوبگر قاجار هنوز بر سر کار بود و رعایا سالانه به دستبوس شاهان می‌رفتند. مغز مستبدان سلطنت‌طلب و حامیان آنها که ضد مردمی، ضددموکراتیک، ضدایرانی است نمی‌تواند از این مرز فکری خارج شود. در همان موقع تدوین این مفاد، همواره مسئله جنبه تشریفاتی دستورات و اظهارات شاه که باید بیان وحدت ملی در ممالک محروسه ایران بوده است حفظ شود. تمام اسناد با این روحیه به نگارش در آمده است و اگر ابهاماتی نیز وجود دارد تفسیر آن تنها می‌تواند با الهام از روح انقلاب مشروطه و سیاست محدودیت اقتدار و استبداد شاهی صورت گیرد. مقامی که دارای هیچ مسئولیتی جز جنبه تشریفاتی و صحنه‌گذاری بر اراده مردم نیست و ندارد و نه این که تفسیر قوانین در خدمت تقویت استبداد، خودکامگی و خیانت به انقلاب مشروطیت و شهدای انقلابی میهن ما باشد. البته قانون اساسی انقلاب مشروطیت خارج از اشکال نیست زیرا خود این قانون محصول توازن طبقاتی در زمان خودش بوده و در آن بندهایی وجود دارد که با نیاز زمان و تحول و پیشرفت بشریت همخوانی ندارد. ولی همین قوانین در زمان خودش با روح تضعیف ارتجاع محدود کردن قدرت آنها به نگارش در آمده است و نه برعکس که در آن صورت تمام انقلاب مشروطیت ایران نقض غرض می‌بود. از این گذشته یک قانون تنها در تمامیت خود و در ارتباط همه بندها با یکدیگر قابل تفسیر است و نه به صورت انتزاعی و خارج از زمان و مکان، نمی‌شود به تفسیر بندی چنان خودسرانه توسل جست که ناقض سایر بندهای قانون اساسی بشود. و از آنجا که مشروعیت هر قانونی ناشی از حمایت مردم است، جهت‌گیری

دموکراتیک و همسو با تحقق حقوق و حاکمیت ملت، مهم‌ترین رکن نظام‌های قانون اساسی را شامل می‌شود که مبنای یک تحلیل و تفسیر علمی است. این که گفته می‌شود مصوبات باید به توشیح ملوکانه برسد و یا «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» از همین جا ناشی می‌شود که شاه تنها مقامی تشریفاتی داشته و بیش از آن نه حقوقی دارد و نه اختیاری.

اصل هفتم متمم قانون اساسی مشروطه به صراحت بیان می‌کند که «اساس مشروطیت، جزاً و کلاً تعطیل بردار نیست.»

اساس مشروطیت چیست؟ این که اساس مشروطیت چیست در تمام پیش‌زمینه انقلاب مشروطیت و ضرورت وقوع آن تجلی یافته است و معنای آن حکومت قانون و احتراز از اعمال قدرت فردی، استبداد و خودکامگی است.

اصل ۳۵ متمم قانون اساسی مشروطه به نیروی ملت اشاره دارد و بیان می‌کند «سلطنت را ودیعه‌ای الهی برمی‌شمارد که از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده است» و اصل ۴۴ همان متمم نیز، او را مبرا از مسئولیت اعلام می‌کند.

کلیه اختیاراتی که در قانون اساسی مشروطه و متمم آن تحت عنوان «حقوق سلطنت» آمده است، دلالت تشریفاتی دارد. حال اگر تفسیر قانون اساسی و متمم آن را از منظر استبداد بنگریم، حق عزل و نصب وزیران (اصل ۴۶)، اعطای نشان و درجات نظامی (اصل ۴۷)، صدور فرامین (اصل ۴۹)، فرماندهی کل قوا (اصل ۵۰) متمم قانون اساسی و نظایر آن را از جمله اختیارات واقعی شاه و غیرتشریفاتی بوده و شاه به فردی فعال مایشاء بدل می‌شود که از وی باید بیش‌تر از مظفرالدین شاه و محمدعلیشاه هراسید. اصل ۴۵ متمم قانون اساسی مشروطه صراحت دارد که قابلیت اجرایی فرامین پادشاه، منوط و مشروط به امضای وزیر مربوطه است و اصل ۶۴ همان قانون مقرر می‌دارد که: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و از خودشان سلب مسئولیت کنند.» شاه حتی حق معرفی خودسرانه وزراء و بدون تأیید نخست‌وزیر را ندارد؛ چه برسد به عزل او. حتی جلوس شاه بر تخت سلطنت، منوط به ادای قسم در نزد نمایندگان ملت در مجلس و هیات وزراست. پس شاه یک قلدردار و خودکامه‌ی مست و قداره به دست نیست، بلکه یک مقام تشریفاتی به مثابه مظهر وحدت ملی بوده که باید اراده ملت را عملی سازد و نه برعکس. این است که هرکس روح انقلاب مشروطه، هدف آن را نفهمیده باشد نمی‌تواند خود را مدافع قانون اساسی مشروطه جا زده و به دست زنگی مست ساطور استبداد بدهد تا نخست‌وزیر را «عزل» و دشمن مردم ایران را نصب کند.\*

۱- مصوبه مجلس موسسان در اردیبهشت ۱۳۲۸ که در فضای سیاسی پس از ترور نافرجم شاه در بهمن ۱۳۲۷ انجام گرفت که فرصتی برای ایجاد تغییراتی در قانون اساسی مشروطه به نفع شاه و اعطای حق انحلال مجلسین به وی فراهم آورد. این تغییرات ضد روح قانون اساسی، ضد‌مردمی و در شرایط سرکوب احزاب غیر مشروع بود.

کلافی که سر... دنباله از صفحه ۱

اعدام نیاز زمان بوده است و مضررات ایران کمونیستی بیش از ایران سلطنتی بوده توجیهی بر دوران نکبت حکومت پهلوی‌ها بیفکنند. این گسل تاریخی همراه با نفرت عمومی از ارتش‌آه اختلاس، فساد حاکمیت کنونی اسلامی در ایران بذری مناسبی برای فریب نسل جوان است. فضای مجازی نیز به یاری مبلغان این نظریات سلطنت‌طلبی نیز آمده است که بعد از فرار از ایران با دزدیدن اموال مردم و جا خوش کنی در آمریکا چند نسل پی‌انداخته‌اند که تربیت سیاسی خویش را نه از تاریخ واقعی ایران بلکه از شعبان بی‌مخ و ساواکی‌ها گرفته است. این عده در ایران نیز روشنفکرانی دارند که وظیفه جعل تاریخ ایران را نظیر صادق زیبا کلام، موسی غنی‌نژاد، شهرام اتفاق، مجلسی و... به عهده گرفته‌اند و امکانات عدیده نیز چه از نظر مالی، تدارکاتی، سازمانی، رسانه‌ای در اختیار دارند. دسته دوم روحانیت است که در زمان ملی شدن صنعت نفت به مخالفت با دکتر محمد مصدق برخاست و در کنار کودتاچیان قرار گرفت و رهبر آنها آیت‌الله کاشانی پیروزی شاه و سرکوب ملت ایران را به کودتاچیان تبریک گفت. آقای خمینی از همان زمان نفرت عمیقی از دکتر مصدق به دل داشت و در انقلاب ایران نتوانست آن را بر زبان نیاورد.

روحانیت مرتجع که خود در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ همدست ارتجاع بود طبیعتاً قادر نیست در افساء ماهیت این کودتای ننگین ضدملی در کنار مردم ایران قرار گیرد و نقش روحانیت ارتجاعی را در زمان ملی کردن صنعت نفت ایران برملا کند این است که این حاکمیت دودوزه بازی می‌نماید از جانبی می‌خواهد خود را مخالف امپریالیسم آمریکا و انگلیس جلوه دهد تا تناقضی با مضمون انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نداشته باشد و از جانب دیگر به توجیه اعمال زشت و ضدملی روحانیت ارتجاعی در زمان دکتر مصدق بپردازد. این حاکمیت کنونی طبیعتاً با سلطنت‌طلبان فصول اشتراکی دارد که نمی‌تواند آنها را در مبارزه با سلطنت‌طلبان از سمپاتی و لغزش به سمت آنها بازدارد. این است که در ارزیابی‌های آنها در عین حمایت بی‌چون چرایشان از روحانیت مرتجع بریتانیایی نوک تیز حمله خود را متوجه دکتر مصدق می‌کنند و به این ترتیب در زمین کودتاچیان بازی می‌نمایند و این است که موسی غنی‌نژادها و زیبا کلام‌ها و دنیای اقتصاد و... دست باز دارند تا جعلیات خویش را بدون واژه انتشار دهند. روحانیت حاکم در یک عرصه دیگر نیز متحد سلطنت‌طلبان است و آن هم در عرصه گسل میان نسل‌هاست. هر دوی این نیروها با وقوف نسل جدید به تاریخ گذشته ایران مشکل دارند. آنها هر دو با قیام سی‌ام تیر مخالفتند و به این جهت نه در دوران سلطنت و در نه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی این روز تاریخ که از طرف مجلسین ایران روز قیام ملی نامیده شد و تعطیل عمومی است به بزرگداشت این روز دست نزدند و همین روش را در مورد روز شانزدهم آذر ۱۳۳۲ به کار بردند. آنها نیز مانند سلطنت‌طلبان در پی تربیت نسل جوانی هستند که از تاریخ ایران بریده باشد.

در میان نیروهای خلقی نیز ما با این مشکلات روبرو

هستیم به غیر از این که این نیروها در قدرت نیستند و از توانائی لازم برای بیان حقایق تاریخی برخوردار نمی‌باشند و از این نظر نسبت به جبهه مقابل در وضعیت نامناسب قرار دارند ولی علیرغم تخریب دو نیروی نامبرده در تاریخ مبارزات مردم ایران در جانب کسانی قرار دارند که کودتای ضدملی ۲۸ مرداد را بر ضد مصالح ملت ایران دانسته و هم شاه، هم رضا شاه و آیت‌الله کاشانی و روحانیت همدست وی را خائن به منافع ملی ایران می‌دانند



کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است. بایگانی خانوادگی، منبع از کتاب «چگونه کمونیست شدم»

فکار عمومی علیرغم مزیت‌های ارتجاع، به نفع حقایق تاریخی است. آنچه به جبهه ملی ایران و نمایندگان بورژوازی ملی ایران باز می‌گردد تلاش باور نکردنی آنها در نفی ماهیت طبقاتی دکتر مصدق به عنوان نماینده طبقه بورژوازی ملی ایران و خصلت دوگانه وی است. آنها تلاش دارند از مصدق یک مقام ماوراء طبقاتی بسازند که گویا بر بالای سر همه طبقات و به نفع همه تصمیم می‌گرفته است. آنها در مقابل سکوت مصدق در برابر مسئله نفت که نهضت کارگری ایران در جنوب برای قطع دست بریتانیا جان می‌داد، پاسخ منطقی ندارند و نمی‌توانند توضیح دهند که چرا دکتر مصدق برای مبارزه با دشمن خارجی به نیروهای صمیمی داخلی نظیر کارگران و دهقانان، زحمتکش‌ها و جامعه روشنفکری ایران تکیه نکرد. آنها تمام دوران مامشات مصدق با آمریکا و حتی تسلیم شدن وی به عوامل کودتا، انتخاب حصر خانگی تا پایان عمر، به جای یک مبارزه آشکار و رودرو با کودتاچیان مسلح و آماده کشتار مردم را مسکوت می‌گذارند و اتفاقاً در خدمت همان گسل آگاهی و جدائی نسل‌ها با جنجال فراوان همان روش ضدکمونیستی دوران مصدق را ابزار تبلیغاتی خویش قرار داده همه گناهان و تقصیرات را به گردن حزب توده ایران می‌گذارند تا با این کار خویش خطاهای مصدق را که ارزیابی آنها برای آموزش نسل آتی دارای اهمیت فراوان است بپوشانند و از وی یک موجود غیرطبقاتی و افسانه‌ای بسازند. این یاران مصدق امروز نیز در جبهه روس‌هراسی، چین‌ستیزی و غرب‌گرایی و دشمنی با تحولات جهانی به سمت شرق هستند. مصدق انسانی والا بود، در تمام دوران وزارت خویش از دولت حقوق نگرفت و یا آن را به سازمان‌های خیریه بخشید و شخصیت محبوب و غیرقابل انکارش با این دزد‌های سرگردنه در زمان شاه و یا در دوران حاکمیت جمهوری

اسلامی قابل مقایسه نیست. وی رانت‌خوار نبود، دزد نبود و قلبش برای ایران می‌تپید، ولی درک نمی‌کرد که ایران ما طبقاتی است و پیروزی تنها با اتکاء به طبقه کارگر ممکن است. درک طبقاتی مصدق محدود بود، ولی این محدودیت تفکر از اهمیت نقش تاریخی وی نمی‌کاهد. مصدق را در تاریخ ایران باید در ردیف بزرگان قرارداد و در همان مقامی که واقعاً شایسته آن است نه کمتر و نه بیش‌تر نشانند.

اما حزب توده ایران نیز که هنوز از گیجی ضربه کودتای ۲۸ مرداد به در نیامده است، قادر نیست به درستی نقاط قدرت و ضعف خود را در آن دوران و البته قبل از سقوط به دامن رویزیونیسم و خیانت طبقاتی و ملی مورد بررسی قرار دهد. حزب توده ایران که در بدو امر در برخورد به مصدق خصلت دوگانه وی را درک نکرد و تنها به منشاء طبقاتی وی و همکاری دراز مدتش در مناصب گوناگون در دوران پهلوی، یک جانبه تکیه می‌کرد، بعداً چنان به راست‌روی حتی در زمان کودتای ۲۸ مرداد دچار شد که این راست‌روی را در تمام دوران دودمان پهلوی در مامشات با جبهه ملی ایران و تعریف و تمجید مبالغه‌آمیز از مصدق ادامه داد و حاضر نشد نقادانه سیاست‌های ضدکارگری، ضددهقانی، ضدشوروی و ضدکمونیستی بورژوازی ملی ایران را به نقد بکشد و طبیعتاً در این عرصه گسل نسل‌ها و عدم انتقال آگاهی طبقاتی در متن تاریخ ایران به همان اندازه جبهه ملی ایران نقش نادرست و غیرمسئولانه‌ای ایفاء کرده است.

بعد از بروز رویزیونیسم نیز کسانی که برخورد نیهیلیستی به دستاوردهای جنبش کمونیستی ایران داشتند و دارند و به دنبال «جنبش نوین کمونیستی» که هیچ چیز نوین نداشت و ندارد رفتند و می‌خواستند از «گذشته اپورتونیستی تاریخی حزب توده ایران» بپزند. آنها همه در خدمت همان کسانی قرار گرفتند و قرار دارند که پیوند نسل‌های ایران را از هم می‌گسلند و مانع می‌شوند تا تبادل تجربه برای سهولت در کار پیشرفت، آزادی و آبادی ایران و رهائی طبقه کارگر ایران انجام پذیرد. در هفتاد سالگی کودتای ۲۸ مرداد این بازیگران عملی و فکری به هم رسیده‌اند و این کلاف سردرگم را ایجاد کرده‌اند زیرا این کلاف مملو از تضاد، نقاط مشترک، تناقض، دشمنی، برتری‌جویی، توجیهات مسخره و جعل تاریخ است و این است که نظاره‌گر از این همه درهمی در حیرت می‌ماند. از قدیم گفته‌اند اگر می‌خواهی در سیاست آتی دچار اشتباه نشوی باید از خطاهای گذشته درس آموزی و گرنه محکومی که اشتباهات تاریخ را تکرار کنی. وظیفه ما کمونیست‌ها بررسی علمی گذشته انقلابی خلق و طبقه کارگر ایران است. ما باید تجربه‌اندوزی از گذشته و حقایق تاریخی را بدون غرض در اختیار نسل جوان قرار دهیم تا زمینه موفقیت آینده ایران را فراهم آوریم. این پیوند نسل‌هاست که ضامن پیروزی است و نه تبلیغ برای گسست نسل‌ها که ناشی از ضعف و ترس و واژه از حقیقت است. آنچه به مقام مصدق مربوط است مصدق از ماست و علیرغم همه انتقاداتی که به وی داریم با ماست و باید از شرافت وی در مقابل هجوم گرگان سلطنت‌طلب و روحانیت سیاه ارتجاعی و مارکدار بریتانیا به دفاع برخاست. فدائیان اسلام، حجتیه و نظایر آنها در ایران همواره در کنار بریتانیا قرار داشته و منافع آنها را در ایران تأمین می‌کردند به نظر نمی‌آید در این امر تغییری روی داده باشد.\*

**گشت ارشاد منحل و حجاب اجباری ملغی باید گردد!**

## روایت «عزل» مصدق از زبان خودش در دادگاه نظامی

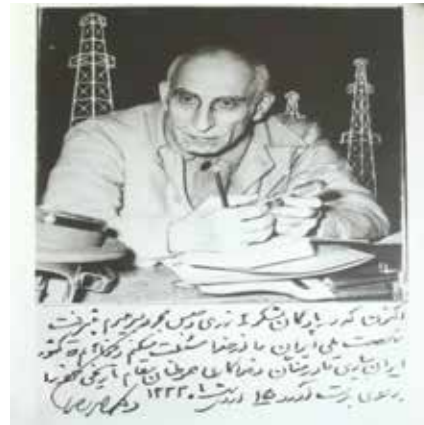
حال خوب است به جز بررسی سیاسی و مضمونی کودتای ضدخلقی ۲۸ مرداد که جنبه حیاتی و تعیین کننده در ارزش گذاری این رویداد دارد به استدلالات حقوقی بی ارزش و خائنه سلطنت طلبان و روحانیت مرتجع همدست کودتا پردازیم که با دروغ های خویش خو گرفته و مرتب آنها را برای فریب نسل جوان تکرار می کنند. البته تکرار دروغ در شرایط خفقان و سرکوب و بازداشتن مخالفان از بیان حقایق تاریخی، نشانه قدرت نیست بیان ضعف، پوشش خیانت و وا همه از خیزش مردم است.

قبل از این که به سند بازجویی دکتر مصدق در دادگاه نظامی پردازیم خوب است که خودمان سیر حوادث را دنبال کنیم و نشان دهیم که چرا عزل دکتر مصدق حتی از نظر حقوقی غیرقانونی و اقدامات شاه فراری مبتنی بر انجام یک کودتای ضدملی علیه منافع ملت ایران بوده است.

پس از شکست غائله ۹ اسفند ۱۳۳۱ که با صحنه سازی ارتجاع به رهبری آیت الله کاشانی و مردانش نظیر شعبان بی مخ، طیب حاج رضائی، عشقی، رمضان یخی، امیر مویور و روسپیان شهرنو برای ممانعت از سفر شاه به خارج صورت گرفت و قرار بود در طی این «قیام ملی» دکتر مصدق را به قتل برسانند، مردم به خیابان ها آمده و حمایت خویش را از دکتر مصدق اعلام داشتند. وضعیت و جو سیاسی طوری شد که هم شاه و هم مجلس ناچار به عقب نشینی شدند و دکتر مصدق نه تنها توانست درخواست تمدید اختیارات ویژه خود را در مجلس هفدهم تثبیت کند، بلکه توانست با کسب مقام ستاد ارتش بعد از سی تیر از شاه، با دربار بر سر موارد مبهم در قانون اساسی که در شرایط امروز زمینه سوءاستفاده و تفسیر خودسرانه را منتزع از پیش زمینه انقلاب مشروطه سلطنتی تفاهمی فراهم می آورد و به توافق برسد. در تحت شرایط زمانی متأثر از وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱، هیات هشت نفره مرضی الطرفینی مرکب از نمایندگان مورد توافق شاه و مصدق تشکیل شد که وظیفه تفسیر دموکراتیک از قانون اساسی را بر اساس پیشنهادهای دکتر مصدق بررسی کرده و حوزه اختیارات محدود شاه را روشن نماید و تاکید کند که این اختیارات محدود به مفهوم مقام تشریفاتی شاه است. این تفسیر مصدق مورد حمایت تمامی اعضاء کمیسیون ۸ نفره که در اکثریت خود از حامیان شاه بودند، قرار گرفته و شخص شاه نیز آن را پذیرفت و حتی اعلام کرد که این تفسیر به روح قانون اساسی نزدیک تر است، پس ماهیت سیاسی عزم شاه بر عزل مصدق در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ عدول از همین موازین قانونی و درک درست از ماهیت انقلاب مشروطه ایران است.

این موارد شامل چند بند قابل تفسیر و مبهم در قانون اساسی بود و نشان می داد که شاه فقط دارای یک مقام تشریفاتی در قانون اساسی مشروطیت ایران است. متأسفانه به علت اخلاص عمال بیگانه و نمایندگان ارتجاع در مجلس هفدهم این مجلس

تا روز انحلال خویش ممانعت کرد تا این پیشنهاد کمیسیون ۸ نفره را به تصویب برساند و این بخشی از سیاست انجام کودتا بود.



کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است. بایگانی خانوادگی، منبع از کتاب «چگونه کمونیست شد»

به موجب قانون تمدید اختیارات شش ماهه به نخست وزیر که مصوب مجلس هفدهم بوده و به توشیح شاه نیز رسیده بود، این اختیارات فوق العاده تا ۳۰ دی ۱۳۳۲ اعتبار قانونی داشت و بر همین اساس، نه تنها شخص پادشاه، بلکه مجلس شورای ملی نیز از حق استیضاح یا عزل نخست وزیر در مرداد ۱۳۳۲ برخوردار نبوده است. مگر این که مصویبات خود را به زیر پا می گذارد. کسانی که عزل مصدق از نخست وزیری را از سوی شاه منطبق با حقوق مصرحه در قانون اساسی مشروطه و یا قانونی برمی شمارند، باید پاسخ دهند که مستند قانونی آنان چیست و کدام نمونه از حکومت مشروطه در سراسر جهان از چنین اختیاراتی بهره برده است؟ هواداران شاه که گوششان به قانون و استدلال آشنا نیست مدعی اند، چون در اثر رفتارند انحلال مجلس هفدهم، مجلسی وجود نداشته، نخست وزیر جدید هم به رای اعتماد مجلس برای ریاست دولت نیاز نداشته است. شاه می توانسته نخست وزیر را خودسرانه انتخاب کند.

ولی واقعیت چیست؟

در اثر یک رفتارند مردمی مجلس دسیسه گر هفدهم با رای اکثریت مردم ایران در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ منحل می شود. به علت مقام تشریفاتی که شاه دارای آن بوده است، دکتر مصدق که فرمان انحلال مجلس را توسط رفتارند در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ اعلام می کند و آن را دوبار برای توشیح به نزد شاه می فرستد. ولی محمدرضا شاه حاضر نمی شود فرمان انحلال مجلس را که با رای اکثریت مردم بوده است به رسمیت بشناسد و آن را اعضاء نمی کند. به این جهت هنوز انحلال مجلس هفدهم صورت قانونی از منظر سلطنت به خود نگرفته است و مجلس هفدهم علیرغم این که به علت استعفای هواداران مصدق دیگر دارای حد نصاب لازم برای رسمیت جلسه نیست، هنوز قانونا منحل نشده است و لذا نمی شود از دوران «فترت» مجلس صحبت کرد، مگر این که بپذیریم که شاه برای تصمیمات خودش نیز احترام قابل نبوده و اقدامات ضدقانونی

انجام می داده است و به این جهت مجرم است. فراموش نکنیم که شخص شاه که حاضر نشده بود انحلال مجلس هفدهم را بپذیرد و فرمان آن را توشیح کند، یکباره از استدلال «دوران فترت» استفاده می کند که با منطق خودش وجود خارجی نداشت. وی همین مجلسی را که انحلالش را نپذیرفته بود بعد از کودتای موفق ۲۸ مرداد در روز ۲۸ آبان ماه سال ۳۲، یعنی سه ماه بعد از برکناری دکتر مصدق به شکل رسمی، منحل کرد. یعنی مجلس هفدهم از نظر شاه تا ۲۸ آبان ۱۳۳۲ رسمیت داشت و نتیجه رفتن مردم به رسمیت شناخته نمی شد. پرسش اسن است که جای «دوران فترت» در این تحلیل کجاست؟ درست خوانده اید! مجلس هفدهم به دست شاه همراه با اعلام انتخابات مجلس هفدهم در تاریخ ۲۸ آبان منحل شد. یعنی تا آن تاریخ دارای رسمیت قانونی بوده و تکرار «دوران فترت» افسانه ای بیش نبوده و برای توجیه کودتا خلق شده است.

نکته دیگری که از نظر فرو می افتد این است که به رای گذاردن پیشنهاد انحلال مجلس هفدهم از جانب دولت مستلزم استمرار کار دولت هم بوده است. دقت کنید که در متن پرسشی که به همه پرسشی گذاشته شد هم انحلال مجلس هفدهم هم ادامه کار دولت آمده است، یعنی مردم ایران رای دادند که بهانه «فترت» حرف پوچ است و انحلال مجلس هفدهم مغایرتی با ادامه کار دولت نداشته بلکه آن را واجب می سازد. شاه این نوکر اجنبی این پیام مردم را نادیده می گرفت. گذشته از این در هیچ کجای متمم قانون اساسی مشروطه نیامده است که شاه در غیاب مجلس می تواند نخست وزیر را برکنار کند.

دکتر مصدق بعد از فرار شاه که دیگر در مملکت حضور نداشت تا بتواند مجلس هفدهم را منحل کند، در روز ۲۵ مرداد یعنی چند ساعت بعد از شکست کودتا، انحلال مجلس هفدهم را بدون توشیح شاه رسماً اعلام می کند. پس کودتاچیان هرگز نمی توانند به انحلال مجلس هفدهم و آغاز دوران «فترت» در نیمه شب و یا سحرگاه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ (ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد) استناد کنند، زیرا با رویدادهای تاریخی منافات دارد. مگر این که بپذیریم برای جاعلان و دروغگوینان حقایق تاریخی فاقد ارزشند.

از این گذشته محمدرضا شاه در سردرگمی و هراس از نتایج کودتا و فشار کرومیت روزولت، فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی را در روز ۲۲ مرداد یعنی سه روز قبل از «عزل» رسمی دکتر مصدق صادر کرده است و فرمان «عزل» دکتر مصدق به روز ۲۵ مرداد ساعت یک صبح باز می گردد که نشان می دهد پادشاه ترسو و فراری ایران که از نتایج خیانت خویش با خبر بوده به مدت سه روز دو نخست وزیر در ایران تعیین کرده است.

شیوه ابلاغ حکم خلع مصدق از نخست وزیری که در نیمه شب و با همراهی گارد زرهی در معیت مقامی نظامی و امنیتی و آن هم در شرایط حکومت نظامی که عبور و مرور در شب ممنوع است، انجام می شود، حکایت از ... ادامه در صفحه ۶

**چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!**

روایت «عزل» مصدق ... دنباله از صفحه ۵

روندی غیرعادی و مغایر با قانون داشته و حاکی از اتکاء به زور در صورت مقاومت دارد. شاه اگر از درستی تصمیم خود اطمینان داشت از کجا به امکان واکنش مقاومت در مقابل یک تصمیم درست رسیده بود؟

از نظر حقوقی تا زمانی که دکتر مصدق نخست وزیر قانونی ایران بود - یعنی به زعم سلطنت طلبان تا تاریخ رویت «دستخط» شاه در ساعت یک سحرگاه روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ - وزرای دکتر مصدق نیز وزرای رسمی این کشور و مورد تأیید نمایندگان مجلس بودند و معزول نبودند و آنوقت باید پرسید با کدام مجوز قانونی نظامیان کودتاچی در روز ۲۴ مرداد سه نفر از وزرای دکتر مصدق را به اسارت گرفتند، توطئه کنندگان قبل از توقیف وزرای قانونی مصدق تلفن های منازل آنان را قطع کرده و همچنین ارتباط تلفن ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفن خانه بازار را به وسیله سرهنگ آزموده و همراهان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همانجا توقیف نمودند و تانک توپ به خیابانها آوردند؟ مگر مملکت نخست وزیر قانونی نداشته است؟ مگر دستگیری وزرای قانونی و منتخب مردم آقایان جهانگیر حق شناس وزیر راه، زیرک زاده معاون وزارت اقتصاد ملی (بازرگانی و صنایع و معادن)، دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه به مفهوم دسیسه علیه دولت قانونی نیست؟ در همه جای دنیا به این اقدام نام کودتا می دهند.

همان موقع این پرسش مطرح بود اگر «عزل» نخست وزیر حق پادشاه بوده، چرا فرمان را به وزیر دربار نداده که در همان روزها به ملاقات مصدق هم رفته بود؟ چرا فرمان «عزل» نخست وزیر را باید رییس گارد شاهنشاهی و نه در ساعت اداری یا حتی غروب که شبانه ببرد؟ جز این است که در واقع فرمان «عزل» نبوده و بهانه ای برای بازداشت مصدق با متنی بوده که بعد از امضا گرفتن از شاه پر کرده بودند؟ پرسش این است که اگر هدف کودتائی در کار نبوده است پس چرا شاه فرار کرده است؟ چه نیازی به فرار بوده است اگر یک کار قانونی و مطابق میل مردم صورت گرفته است؟ مگر شاه نمی توانست در رادیو ظاهر شود و اعلام کند که دکتر مصدق دیگر نخست وزیر نبوده و سرلشکر زاهدی فرمان نخست وزیری را از من دریافت کرده است؟ پرسش این است این شاه مورد «حمایت» مردم از چه چیز می ترسیده که فرار را بر قرار ترجیح داده است؟

پرسش دیگر این خواهد بود که زندان، تبعید، شکنجه، اعدام های دستجمعی، سانسور، آتش زدن اماکن، کتابخانه ها، اشغال دانشگاه، ممنوعیت روزنامه ها، بنگاه های انتشاراتی، احزاب، سندیکاها، چاقوکشی، ایجاد رعب و وحشت در خیابانها، حکومت نظامی و... اگر محصول کودتا و بر ضد مصلحت عمومی و منافع ملی نیست پس چیست؟ در کجای عالم تغییر نخست وزیر باید با رژه تانکها و چاقوکشان، عربده لومین پبولتاریا، آتش زدن، قتل و تجاوز به عنف همراه باشد؟ این ننگ هنوز هم بر دامن روحانیت مرتجع و

سلطنت طلبان منفور چسبیده است و بعد از هفتاد سال پاک شدنی نیست و در حافظه تاریخی این ملت زنده بوده و باقی خواهد ماند. آقای محمدعلی بهمنی قاجار وکیل پایه یک دادگستری در تاریخ یکشنبه ۲۹ مرداد سال ۱۳۹۶ به بررسی رویدادهای ۲۸ مرداد پرداخته و با مطالعه «تاریخ مشروطه ایران» در مورد مشروعیات یا عدم مشروعیات عزل دکتر مصدق دست به تحلیل زده است که ما آن را چون مناسب تشخیص دادیم بازگویی می نمایم:

«در قانون اساسی مشروطه و متمم آن، هیچ گونه ذکری از نخست وزیر یا رییس الوزرا یا صدراعظم یا سرورزی یا هر نهاد دیگری که ریاست قوه مجریه را داشته باشد، نشده بود. از سوی دیگر ریاست قوه مجریه بر مبنای بند سوم ماده بیست و هفتم متمم قانون اساسی مشروطه به عهده شاه بود. اما بر مبنای عرف مسلم مشروطیت و تاریخ مشروطه ایران، ریاست قوه مجریه با نخست وزیر بود. میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک اعظم که سومین نخست وزیر مشروطه بود، در مذاکره با محمدعلی شاه به وی تأکید کرده بود که از این پس اختیار قوه مجریه با صدراعظم (نخست وزیر) است و شاه دیگر حق اختیاری در قوه مجریه ندارد. هنگامی که محمدعلی شاه متمم قانون اساسی مشروطه را امضا می کرد، از احتشام السلطنه رییس مجلس شورای ملی که در حقیقت ریاست مجلس موسسان متمم قانون اساسی مشروطه را به عهده داشت، می پرسد که معنای امضای متمم قانون مشروطه چیست؟ احتشام السلطنه پاسخ داد که معنایش این است که اعلیحضرت دیگر حق ندارند دستخط صادر فرمایند بلکه باید توشیح بفرمایند. اگر این سخن با عرف مشروطه نیز انطباق داده شود، می توان دریافت که معنای همه اصولی که در باره اختیارات شاه بوده است اعم از فرمانفرمایی قشون یا عزل و نصب وزرا همه باید با سخن احتشام السلطنه سنجیده شود، یعنی همه این اصول فقط به شاه حق توشیح می دهد و نه صدور دستخط. البته فراتر از این اصول کلی و مستندات تاریخی، دو اصل متمم قانون اساسی مشروطه تکلیف را مشخص ساخته اند. یکی اصل چهل و چهارم که تکلیف را روشن و تصریح کرده است: «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است. وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند»

حال به سخنان دکتر مصدق در دادگاه نظامی در مورد رویدادهای کودتا و فرمان «عزل» وی از زبان خودش بپردازیم:

«... ارتباط بین من و سرتیپ ریاحی با تلفن بکلی قطع نشد. سه مرتبه به او تلفن کردم که «شما چه خبر دارید؟»، گفتند: «دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب منصبان دیده اند». بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن سرتیپ ریاحی، گارد شاهنشاهی به منزل مشترک رئیس ستاد ارتش و حق شناس و زیرک زاده رفته چون رئیس ستاد ارتش نبوده فقط آن دو نفر را دستگیر کرده اند و همچنین به منزل

دکتر فاطمی رفته او را هم دستگیر کرده اند و بعد برای دستگیری اینجناب آمده اند و همینکه دیده اند عده کافی برای دفاع در جلوی خانه من هست برای اینکه عملیات کودتا را از بین ببرند گفته اند حامل دستخطی هستیم که بدهید به نخست وزیر از او رسید گرفته به ما رد کنید. دستخط را که آوردند گرفتیم و رسید دادیم. اولاً تاریخ دستخط بیست و دوم مرداد بود و معلوم نبود از بیست و دوم مرداد تا یک ساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه بیست و پنجم مرداد این دستخط در کجا مانده و چرا به من ابلاغ نشده. ثانیاً طرز نوشتن دستخط و امضای اعلیحضرت کاملاً می رساند که اول امضائی شده و بعد این دستخط در تهران به خط هیراد نوشته شده. ثالثاً این دستخط به چه دلیل باید یکساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد که در تمام نقاط رفت و آمد به واسطه حکومت نظامی قدغن بوده به منزل ابلاغ شود. رابعاً در اصالت این دستخط به دلیل بیانات و فرمایشات خود اعلیحضرت شک و تردید کامل داشتم و یقین داشتم که این دستخط به استحضار اعلیحضرت صادر نشده است. خامساً ما در مجلس شورای ملی نسبت به بعضی از حقوقاتی که اعلیحضرت به عنوان قانون اساسی طالب بودند، اعتراض داشتم و این حقوق را تشریفاتی می دانستم، از آن جمله عزل و نصب وزرا، اعلان جنگ، ختم صلح و غیره و غیره که در قانون اساسی اغلب از ممالک هست و جنبه تشریفاتی دارد. گزارش کمیسیون هشت نفری هم که با تصویب خود اعلیحضرت تشکیل شده بود نظریه ما را در جنبه تشریفاتی این اصول قانون اساسی تصدیق می کرد. این گزارش نمی دانم با چه وسائل خارجی در مجلس مطرح نشد و بلا تکلیف ماند یعنی نه معلوم شد که مجلس آن را تصویب می کند و نه آنرا رد می کند. بر فرض اینکه اعلیحضرت می توانستند یک دولتی را منصف کنند با بودن مجلس تا حال این کار نشده بود و در غیاب مجلس هم همیشه دولت ها یا استنباط کرده اند نمی توانند کاری بکنند و یا استنباط کرده اند که اعلیحضرت با ادامه خدمت آنها موافق نیست خودشان استعفا داده و اعلیحضرت قائم مقام آنها را معین فرموده اند. ولی با بودن مجلس سابقه نداشته که اعلیحضرت یک دولتی را عزل کنند و در واقع خواسته باشند یک دولتی را که رهبر نهضت ملی ایران است ساقط کنند و آبی به آتش نهضت ملی ایران بریزند و آن را خاموش فرمایند. این جهات سبب شد که اینجناب در صدد برآیم از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در خواست توضیح کنم.

در اینجا زائد است عرض کنم که با تمام این دلالتی که عرض شد اگر اعلیحضرت شاهنشاهی دستخط عزل مرا به طور متعارف و عادی به من ابلاغ می فرمودند یعنی به توسط کفیل وزارت دربار که از وظائف اوست، نه ابلاغ دستخط در یک ساعت بعد از نصف شب توسط یک عده از صاحب منصبان گارد سلطنتی که نظر کودتا داشتند با جهات دیگری که عرض شد که تردید در اصالت این دستخط بود و یقین داشتم که این دستخط را یا شاه امضا نکرده و ... ادامه در صفحه ۷

**پیمان تجاوز کار ناتو منحل باید گردد!**

روایت «عزل» مصدق ... دنباله از صفحه ۶

بعد از امضای شاه نوشته‌اند و یا از روی رضا و میل نبوده، اجرای آن را موکول به درخواست توضیحات از اعلیحضرت نمودم که اگر بفرمایند در این دستخط تردیدی نیست فوراً کناره‌جوئی کنم. زیرا بر فرض اینکه اعلیحضرت حق صدور چنین دستخطی را داشتند، ادامه خدمت برای دولتی که پادشاه مملکت با او موافق نباشد نه در صلاح خود دولت و نه در صلاح مملکت بود. دولت وقتی می‌تواند به مملکت خدمت کند که شاهنشاه مملکت قدر خدمات آن دولت را بداند. وقتی که شاهنشاهی با دولتی نظر مخالف داشته باشد این مسئله واضح و روشن است که به نفع بیگانگان تمام می‌شود و هیچ دولتی نباید کاری بکند که شاه را متوسل به بیگانگان کند. شاه باید در مملکت استقلال ذاتی داشته باشد تا بتواند در سلطنت خود ملت خود را راضی نگه‌دارد. من خدا را به شهادت می‌طلبم که اگر شاه در ایران بود و از شاه درخواست توضیح می‌کردم و می‌فرمودند به ادامه خدمت این دولت راضی نیستیم، دولت دقیقه‌ای در کار نمی‌ماند.

من از آقایان بازجویان سؤال می‌کنم برای شخص من چه نفع خصوصی بود که من رهبری نهضت ملی را ادامه بدهم؟ من در این مدت دیناری از دولت حقوق نگرفته‌ام، نه در این پست نخست وزیری، بلکه تا به امروز در ایام مشروطیت من یا از دولت حقوق نگرفته‌ام و یا اگر گرفته‌ام در راه خیر مردم و در راه معارف و امور خیریه صرف کرده‌ام. من متجاوز از صد هزار تومان حقوق نخست وزیری خود را به دو بنگاه خیریه داده‌ام: یکی مبارزه با سل و دیگری بنگاه حمایت مادران. من در این مدت نخست وزیری با اینکه حساب خود را ندیده‌ام، بین سیصد و چهار صد هزار تومان خرج اداره نخست وزیری و مسافرت به آمریکا و هلند کرده‌ام. من دیناری نظر منافع شخصی نداشته‌ام و اگر به نهضت ملی ایران ادامه داده‌ام برای این بوده است که ملت ایران در جزو ملل آزاد دنیا واقع شود؛ ملت ایران همان مقام شامخ تاریخی خود را به دست آورد. شما از هموطنان خودتان که به اقطار دنیا مسافرت کرده‌اند بپرسید و ببینید پس از این نهضت ملی ایران با ایرانیان چه رفتاری داشتند و چه احترامی برای افراد ایرانیان که یک ملتی (با حال تاجر) برای آزادی و استقلال خود مبارزه نموده‌اند داشته‌اند. اگر مملکت ایران به آرزوی حقیقی خود که استقلال و آزادی است می‌رسید، آیا از این افتخاری که نصیب ملت ایران می‌شد کمی بیش‌تر استفاده می‌نمود؟ بدیهی است که اول شاهنشاه ایران بود. شاهنشاه ایران را بردند انگلستان و از هر ژیر وزیر دربار او تعهد گرفتند که قرارداد گس-گلشائیان را در مجلس شانزدهم به تصویب رساند. ولی من که نخست وزیر این شاهنشاه بودم (با هیجان) به نهضتی که ملت ایران برپا کرده بود و به احساساتی که این ملت از خود ابراز نموده بود اتکا کردم و در همه جا دولت انگلیس را مغلوب نمودم. انگلیس را از ایران خارج نمودم.

این بود نظریات ملی ما رهبران ایران که می‌خواستیم نهضت در نفع ایران خاتمه یابد. و بر ما پوشیده و

مستور نبود که اگر سه ماه دیگر (با حالت گریه) به این دولت مجال می‌دادند، انگلیس با این دولت قرارداد شرافتمندانه امضا می‌کرد (با حال گریه و عصبانیت). انگلیس ابتدا به اتکای مجلس شورای ملی بود. همینکه از آنجا مایوس شد عمال او به این صورت که کودتا کرده‌اند و دستخط آوردند خانه رئیس دولت را بمباران کردند. من نسبت به شاهنشاه چه نظر داشتم؟ من آنچه را که الان عرض می‌کنم نظر قطعی و مسلم من بود و حتماً از این نظر تجاوز نمی‌کردم (با حال تاجر). من برای شاه قرآن امضا کردم و فرستادم. ممکن نبود که من راضی بشوم بر خلاف عهدی که با قرآن کرده‌ام رفتاری کنم. هرکس (در حال گریه) نزد من می‌آمد به محض اینکه اسم شاه را می‌برد می‌گفتم: «من به شاه اطمینان دارم. من بر خلاف شاه عملی نمی‌کنم». من در عمر اگر به کسی وعده شفاهی هم داده‌ام، تخلف نکرده‌ام چه رسد به اینکه من برای شاه قرآن امضا کرده و فرستاده‌ام. من می‌خواستیم روز یکشنبه با اعلیحضرت تماس بگیریم. گفتند که اول وقت ایشان از کلاردشت به رامسر تشریف برده‌اند و از آنجا رهسپار بغداد شده‌اند. این خبر خدا را به شهادت می‌طلبم که تردید مرا در عدم اصالت این دستخط شاه بیش‌تر کرد و من یقین کردم که این دستخط یا بدون اطلاع شاه صادر شده و یا شاه مجبور در امضای سفید مهر شده است. در اینکه شاه سفید مهری داده و بعد دستخط را نوشته‌اند تردید ندارم.

رفتن شاه را از مملکت، مردم به منزله فرار تلقی کردند. زیرا معقول نبود که شاه یک دولتی را عزل بکند و بعد از مملکت خارج شود. اگر شاه دستخطی به قائم مقام من حقیقتاً داده بود چرا قائم مقام من روز یکشنبه به من اخطار نکرد که من اعضای نخست وزیری که در منزل من بودند و کار می‌کردند آنها را به نخست وزیری روانه کنم؟ می‌بایستی قائم مقام من به من اخطار کند که بر طبق فرمان شاهنشاه نخست وزیر است و از آن تاریخ مسئول کار مملکت است، و من اعضای نخست وزیری را به نخست وزیری روانه کنم و نوشتجات مهمی را که در نزد من بود به او بسپارم. این عدم اخطار نخست وزیر هم بر بنده ثابت کرد که شاه با عزل و نصب ایشان موافق نبوده و یا اگر امضائی داده از روی اجبار بوده است. نخست وزیر منصوب می‌بایست برود و مشغول کار خود بشود؛ و اگر در آنجا کاری بر خلاف انتظار روی داد هر کس را که فاعل آن کار بوده مسئول بداند و تنبیه کند. نخست وزیر به من به هیچ وجه اخطاری نکرد. اگر نخست وزیر بود می‌بایستی روز یکشنبه صبح برود در نخست وزیری و به مسئولیت خود عمل کند و هر کس مخالفت کند او را در آنجا تنبیه کند. نخست وزیر ساکت نشست.

این دستخط را هم که من قانوناً عرض کردم شاه حق عزل نخست وزیر را نداشت و هم اصالتاً مورد تردید می‌دانستم و تقریباً یقین داشتم که شاه هرگز حاضر نیست مسئولیت یک نهضت ملی را به گردن بگیرد و یک نهضت ملی را با یک دستخط از بین ببرد. اگر مطرح کنم به جای اینکه نتیجه‌ای دهد موجب

ضرر می‌شود، یعنی اینکه یا من می‌بایست مصمم می‌شدم که این دستخط را اجرا کنم که به این دلالت که عرض کردم نمی‌توانستم چنین تصمیمی بگیرم و خود را مسئول یک ملتی قرار بدهم که متجاوز از دو میلیون رای اعتماد بمن داده‌اند. به این جهات اجرای دستخط را مسکوت گذاشتم، یعنی چنین به نظر رسید که اگر دستخط در هیئت وزیران مطرح شود و من به دلالتی که عرض کردم نتوانم این دستخط را قبل از استفسار و توضیح از اعلیحضرت اجرا کنم، شهرت صدور این دستخط ایجاد ناامنی در ولایات می‌کرد و مردمی که می‌خواستند اوضاع را آشفته کنند و مقاصد خود را انجام دهند بهترین وسیله به دست می‌آوردند. بنابراین روز یکشنبه این دستخط در هیئت وزیران چون خودم نرفتم مطرح نشد. اگر وزرائی برای سؤال بعضی از امور مربوط به وزارت خانه در اطاق من آمده باشند، این دستخط را این دسته از وزیران که آمده‌اند دیده‌اند. من به طور یقین حالا نمی‌توانم بگویم که کی آمده است و کی نیامده و من نمی‌توانم نسبتی به یکی از وزرا داده باشم که اگر او انکار کرد حرفی برخلاف حق گفته باشم.

من برای تعیین تکلیف خود این تصمیم را گرفته بودم که اولاً این کار را در هیئت دولت در جلسه روز چهارشنبه ۲۸ مرداد که هیئت تشکیل می‌شد تحت شور و مذاقه قرار دهم که این اتفاقات افتاد. نظر من این بود اول دولت از اعلیحضرت سؤال کند که آیا از تشریف بردن از مملکت نظر استعفا داشتند یا نداشتند؟ چون یک عده از مردم که می‌آمدند پهلوی من می‌گفتند حتماً شاه استعفا کرده که رفته والا دلیل نبود که شاه برود. من می‌گفتم که استعفای یک شاهی باید صریح و روشن باشد. ممکن است شاه اعتراضی داشته و رفته. باید از شاه پرسید که مراد از رفتن به خارج قصد استعفا بوده یا نبوده؟ ثانیاً به شاه ضرب‌الاجل کرد که در یک مدت کوتاهی اگر استعفا نکرده‌اند به ایران تشریف بیاورند و از مقام سلطنت سرپرستی نمایند. و چنانچه شاه جوابی به این دو سؤال نداد آنوقت برای اینکه وضع مملکت آشفته نشود و امنیت مختل نگردد به هر ترتیبی که هیئت دولت صلاح دانست و تصویب نامه صادر کرد، به وسیله مراجعه به آرای عمومی شورای سلطنتی تعیین شود تا هر وقت که اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر کنند تجدید نظر بفرمایند. این نظریات من بود که نظریات شخص خود من بود که می‌خواستیم عصر روز چهارشنبه در هیئت وزیران مورد شور و مذاکره واقع بشود و به هر ترتیبی که هیئت وزیران صلاح دانستند اقدام بشود.

البته تصدیق می‌فرمائید که برای اتخاذ تصمیمی در یک امر به این مهمی دوروزه سه روز تاخیر یا مذاکره و مشورت ضرری نداشته است. ولی صبح چهارشنبه اول وقت ساعت ۷ به بنده تلفن‌هایی از بعضی جاها رسید که جمعیت‌های حدود صد نفری از بعضی نقاط شهر حرکت کرده‌اند و برای قصد نامعلومی می‌روند. من از ستاد ارتش پرسیدم: «وضعیت چیست؟» گفتند - آقای سرتیپ ریاحی - «ماهم یک ... ادامه در صفحه ۸»

**پیروز باد ملت بر شاه ننگ و نفرت!**

روایت «عزل» مصدق ... دنباله از صفحه ۷

اطلاعاتی داریم، ولی چیز مهمی نیست و ما هم سعی می‌کنیم که جلوگیری کنیم.» خلاصه من با اینکه هیچ حافظه ندارم تصور می‌کنم که آقای سرتیپ امینی را خواستم و به ایشان گفتم که از قوای ژاندارمری کمکمی به قوای نظامی بکنند. ایشان هم رفتند. بعد از مدتی خبردادند که بیست نفر ژاندارم هم ایشان فرستاده‌اند در نزدیکی آخر خیابان حشمت‌الدوله در جایی جلوگیری از عملیات اختلال‌آمیز بکنند. در این بین سرتیپ دفتری آمد گفت که «این وضع درست نیست. وضع بسیار بد است. و من رفتم تحقیقاتی کردم از یک عده که در حال حرکت بودند. از آنها دلیل پرسیدم. آنها ساکت شدند. معلوم می‌شود که قوای انتظامی درست مشغول کار خود نیستند و انجام وظیفه نمی‌کنند.»

اظهارات ایشان در من موثر واقع شد که من چون از همه مایوس بودم و هر چه تلف می‌کردم جواب درستی نمی‌شنیدم و خبر می‌دادند که رادیو را تصرف کرده‌اند. به این جهت گفتم خوب است خود آقای سرتیپ دفتری که این طور در واقع حاضرند برای اینکه کاری بکنند و جلوگیری کنند ایشان را به سمت رئیس شهربانی و بعد هم حکومت نظامی معین کنیم که ایشان مشغول کار شوند. من به آقای وزیر کشور گفتم که «حکم ریاست شهربانی ایشان را صادر کنید. به آقای سرتیپ ریاحی که نهایت آکراه را در این کار داشتند گفتم که «سرتیپ دفتری را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کنید.» اینکار هم مطابق اطلاعاتی که دارم شد، ولی نتیجه نداد. این آقایانی که در منزل من بودند اینها بعضی از وکلا بودند. آمدند از قول معلوم نبود کی، گفتند که دکتر مصدق باید تسلیم شود تا ما متعرض خانه او نشویم. گفتم: «معلوم نیست این که این حرف را می‌زند کیست که من باید تسلیم او شوم؟ من یک نفر نخست وزیر مملکتیم. این شخص کیست که من تسلیم شوم؟ چنانچه او تصور می‌کند که این قوای نظامی دفاع خواهند کرد شما نمایندگان مجلس بنویسید که این خانه بلاذفاع خواهد بود.» آنها هم یک همچو چیزی را نوشته و به آن شخص که معلوم نبود از طرف چه کسی آمده دادند. باز عرض کنم توجه به این کار نکردند، و بمباران خانه من شروع شد. البته مطابق دستوری که شخص خودم به رئیس ستاد ارتش داده بودم که از خانه من باید دفاع شود قوای انتظامی خانه من هم مشغول دفاع شد. من به هیچوجه از خارج خانه اطلاع نداشتم که آن عده که خانه مرا بمباران می‌کنند از کجا هستند و کی‌ها و کی‌انند و از طرف کدام قوه و کدام شخصی و مقامی مامور بمباران خانه من هستند. در این اثنا گفتند که به هیچوجه بین این خانه و آن قوه که بمباران می‌کنند نمی‌توان ارتباطی پیدا کرد. بهتر این است که بیرق‌های سفیدی به اهتزاز در آورند که بدانند این خانه بلاذفاع است و بمباران نکنند. دست ما به هیچ پارچه سفیدی نمی‌رسید به غیر از ملحفه‌ای که روی تختخواب

من بود. این ملحفه را هم پاره کردند و به عنوان بیرق از اطاق من بردند و من نمی‌دانم کجا بردند و به کی ارائه دادند و چه نتیجه گرفتند. همین قدر بر من معلوم بود که از چهارطرف آن قسمت عمارتی که من در آنجا بودم بمباران می‌شد، یعنی از بام و جنوب و غرب و شمال. به من گفتند که تعلیمی، کارآگاه شهربانی که از ابتدای خدمت من، در نخست وزیری مامور خانه من بود و شب درب اطاق من نشسته بود با گلوله‌ای که از ایوان خانه پسر، مهاجمین به خانه انداختند کشته شده که من در آن نوشته خودم برای وراث او حقی در نظر گرفته‌ام. خدا را به شهادت می‌طلبم که من برای اینکه در مقابل ملت ایران هیچ مسئولیتی نداشته باشم و مبرا از هر نسبتی باشم، به هیچوجه نمی‌خواستم از این خانه حرکت کنم و روی تختخواب خود افتاده بودم و به انتظار بودم که به هر ترتیب که می‌خواهند مرا از بین برند و به مسئولیتی که در مقابل مردم این مملکت داشتم خاتمه دهند. ولی آقایانی که در خانه بودند آمدند گفتند: «شما آیا در نظر دارید که ما هم از بین برویم؟». گفتم: «به هیچوجه». گفتند: «پس ما نمی‌توانیم شما را در اینجا بگذاریم و خود ما برای خلاصی جان خود فرار اختیار کنیم. برای ما این عمل شایسته نیست. برخیزید. شما با ما همراهی کنید. با هم به هر طوری که پیش آمد برویم.»

این سخنان آقایان در من بسیار اثر نمود و من حاضر شدم از جای خود برخیزم و با آقایان به هر سمتی که صلاح باشد حرکت کنم. قبلاً آمدم به اطاق‌های مجاور و همان اطاقی که بودم. گفتند به طبقه پائین برویم. به طبقه پائین که آمدم گفتند به زیرزمین برویم. من دیدم رفتن در این زیرزمین یا بودن در آن اطاق فرقی ندارد. اگر واردخانه بشوند ما را در هر کجا ببینند تلف می‌کنند. این بود که از طبقه اول عمارت من یک ایوان کوچکی است آمدم به آن ایوان کوچک که مجاور خانه همسایه شرقی خانه من هست. اتفاقاً با اینکه به کرات به آدم خود مهدی دستور داده بودم که نردبان در اطراف این عمارت نگذارد که مبادا اشخاصی شب وسیله نردبان به من دسترسی پیدا کنند، دیدم نردبانی در آنجا هست. آقایان نردبان را به فال نیک گرفتند و فوری عظیم دانستند و نردبان را گذاشتند به خانه همسایه رفتیم. در اینجا لازم است عرض کنم که از رفتن ما در اینجا تمامی مردمی که برای غارت خانه من آمده بودند، تمام اشخاصی که در (اداره) اصل چهارم بودند مسبوق شدند. زیرا دیوار چهار متر ارتفاع داشت و ما همینکه به آخر نردبان می‌رسیدیم همه ما را می‌دیدند. ولی احساسات آنها سبب شد که هیچ نگویند و ما بتوانیم فرار کنیم.

عرایض من خاتمه یافت. در اینجا فقط بنده از آقایان بازجویان محترم خود این استدعا را دارم که اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قائم مقام مرا همان شب یا روزش یا قبلش تعیین فرموده بودند، چرا قائم مقام من از انجام وظیفه و اجرای دستخط اعلیحضرت خودداری کرده؟ وظیفه ایشان این بود که بروند پست خود را اشغال کنند. دولت خود

را تشکیل دهند و به من یک نامه بنویسند که من اعضای نخست وزیری را همان روز یکشنبه یا دوشنبه از خانه خود روانه نخست وزیری کنم، و اسناد مهمی که پهلوی من بود و در صندوق آهنی خود گذاشته بودم- در همان صندوقی که قریب سی هزار تومان ورقه قرضه ملی بود که آن صندوق را حتما مردم کوچک اگر ساعت‌ها با آن کار می‌کردند نمی‌توانستند باز کنند و آن اسناد یقین دارم با آن اوراق در دست قوای است که صندوق را به وسیله یک صاحب صنعتی باز کرده‌اند- آن اسناد دولتی را بنده برای نخست وزیر جدید بفرستم. اگر نمی‌فرستادم آن وقت بنده متمرّد شناخته می‌شدم. نسبت به اجرای دستخطی هم که به عهده خود من صادر شده بود دلایل خود را به عرض آقایان رسانیدم. اینجا لازم است عرض کنم که هیچ سابقه ندارد که شاه به نخست وزیر معزول دستخط عزل بدهند. عرض کردم در غیاب مجلس اگر رئیس دولتی استعفا داده، اعلیحضرت قائم مقام او را انتخاب فرموده‌اند و در ادوار مشروطیت ایران هیچ سابقه نیست که شاه یک دستخط برای نخست وزیر معزول بفرستد و یکی برای نخست وزیر منصوب بفرستند. ابلاغ دستخط نخست وزیری به نخست وزیر جدید کافی بود. نخست وزیر جدید مشغول کار می‌شد و نخست وزیر سابق هم خود را منفصل می‌دانست. حالا بنده از آقایان محترم استدعا می‌کنم کسانی را که سبب بمباران خانه من شده‌اند تعقیب بفرمائید و آنها را بازداشت و معلوم بفرمائید به چه دلیل خانه مرا که متمرّد نبودم بمباران کرده‌اند. والسلام و الاکرام (محل امضای دکتر محمد مصدق).

س: خواهشمند است ذیل اظهارات مشروح خودتان را در صورت تأیید امضا و گواهی فرمایند.

دکتر مصدق: بنده در خاتمه استدعا می‌کنم که اگر مقتضی بدانند عرایضی که در چند روز قبل کرده‌ام و همچنین عرایض امشب را به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی برسانید. ایشان پادشاه مملکت‌اند. باید از نظریات یک نخست وزیر زندانی مستحضر شوند.\*

(امضای دکتر مصدق).

۱- هيات ۸ نفری که زیر تاثير شکست توطئه نهم اسفند قرار داشت، در روزهای اول، تسليم طرحی شد که دکتر شایگان و عبدالله معظمی پیشنهاد کرده بودند. اصل سی و پنجم و چهل و چهار متمم قانون اساسی که دودپهلوی مورد اختلاف بود، به شرح زیر تفسیر شد و قرار بود که به صورت طرح در مجلس هفدهم قرائت و تصویب شود. «نظر بر این که موافق اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی سلطنت ودیعه‌ای است الهی که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده و طبق اصل چهل و چهارم متمم شخص پادشاه از هرگونه مسئولیت مبرا است و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۴۵ متمم مسئولیت اداره امور مملکتی به عهده وزراء و هیات دولت می‌باشد، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی اعم از لشگری و کشوری از شئون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیات دولت و وزیران است که در اداره امور و وزارتخانه‌های مربوطه به نام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونی نموده و منفرداً و مشترکاً مسئولیت دارند»



## روحانیت مرتجع و ضد کمونیست، در اکثریت خود همدست کودتاگران بودند

روحانیت ایران تنها در اقلیتی از دولت دکتر محمد مصدق دفاع می‌کرد. اکثریت روحانیت و مقامات دارای نفوذ همگی در کنار محمدرضا شاه و امپریالیسم انگلستان قرار داشتند. در حالی که آیت‌الله خمینی، آیت‌الله بروجردی در خفا از شاه دفاع کرده و به ظاهر بی‌طرفی خویش را نمایش می‌دادند، نمایندگان واقعی آنها از جمله واعظی به نام محمدتقی فلسفی، آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی و نظایر آنها آشکارا در کنار استعمار انگلستان قرار داشتند و بر ضد کمونیست‌ها و شخص مصدق علیه نهضت ملی شدن صنعت نفت لشگرکشی می‌کردند. اقدامات آیت‌الله کاشانی به قدری ننگین است که حتی جمهوری سرمایه داری اسلامی نیز ناچار شده به جعل اعلامیه و سند در توجیه مواضع خیانت کارانه وی بپردازد.



امروز شاید به فراموشی رفته باشد که شعبان بی‌مخ، طیب حاج رضائی، امیر موبوز، عشقی، رمضان یخی و... این قداره‌بندان معروف کودتای ۲۸ مرداد، همه حزب‌اللهی و از مریدان لات و چاقوکش آیت‌الله کاشانی بودند که به مناسبت‌های گوناگون برای کشتار توده‌ای‌ها و مخالفت با اقدامات ملی دکتر مصدق به عنوان لومین پرولتاریا به میدان می‌آمدند و همین جمعیت به قول کارل مارکس «ده دسامبر» با دلارهای آمریکائی در دست، نقش ارباب و سرکوب را در کودتای ضدملی ۲۸ مرداد به عهده داشتند. طیب حاج رضائی تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۰ که اختلافات شاه و خمینی بروز کرد، در کنار شاه قرار داشت و تنها در آن زمان از وی روی تابید و به جناح روحانیت ضدشاه پیوست. ولی شعبان بی‌مخ تا روز آخر به شاه و خیانت به کشورش وفادار ماند و به آن نیز افتخار نموده یک نسل سلطنت طلب بزن بهادر، هرزه و چاله میدانی تربیت کرد که میدان‌دار فضای مجازی شده‌اند. مبارزه با حزب توده ایران از سال ۱۳۲۴ توسط فلسفی واعظ در مسجد جامع تهران شروع شد و تا نیمه حکومت دکتر مصدق ادامه یافت. لیکن از آخر سال ۱۳۳۱ بعد از قیام ملی سی‌ام تیر به مخالفت علنی با دکتر مصدق پرداخت و علناً به حمایت از شاه و آیت‌الله کاشانی موضع‌گیری کرد. فلسفی خود را وامدار کاشانی می‌دانست. به این جهت در تحریکات ضد مصدقی همراه کاشانی گردید. وی در باره آزاد شدن منبر خود می‌گوید: «در سال ۱۳۱۹ مرحوم آیت‌الله کاشانی گفتند ک زمین آزاد شدن منبرت را فراهم می‌کنم. آن مرحوم زحمت کشید تا این که رسماً از منبرم رفع ممنوعیت شد» (نقل از کتاب خاطرات فلسفی، ناشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ اول ۱۳۷۶ ص ۱۰۵).

این رابطه کاشانی با فلسفی در کشاکش مبارزه با مصدق به کار وی آمد. کار مبارزه با حزب توده ایران زیر عنوان حمایت از خدا و پیغمبر و اسلام و مبارزه با کمونیسم تبدیل به مبارزه با دکتر مصدق شد و فلسفی با حمایت آیت‌الله بهبهانی از ایام ماه رمضان که طبق معمول سنواتی سخنرانی رادیویی می‌کرد، مقدمه‌چینی برای حمله به دولت مصدق را شروع کرد. آقای رسول مهربان به عنوان مبارز و شاهد تحولات دو دهه ۲۰ و ۳۰ در اثر شخصی‌اش که اجازه انتشار علنی ندارد به نام «گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران جلد دوم ۱۳۸۵» آورده: «اول ماه رمضان ۱۳۷۱ قمری برابر با ۴ خرداد ۱۳۳۱ شمسی بود فلسفی واعظ در مسجد ارک و مسجد شاه سخنرانی‌هایی علیه دولت مصدق شروع کرد. در آن روزها فلسفی را به لشگرهای مختلف تهران و نیروی هوائی برای سخنرانی دعوت می‌کردند و آن واعظ درباری برای سربازان و افسران سخنرانی می‌کرد و روحیه شاه‌پرستی را در قالب اسلام و تشییع به آن سربازان و افسران القاء می‌کرد که شاه حافظ استقلال کشور و مظهر تمامیت ارضی است و ایران یگانه کشور شیعه، قایم به وجود شاه است. از اخبار و روایات و احادیث برای عظمت سلطان ایران حرف‌ها می‌زد و به قول خود در هر منبری علیه بیگانه پرستان توده‌ای! تحریک احساسات می‌کرد.

**دربار مرکز تمام توطئه‌های ضد ملی باید درهم شکسته شود!**

این زمان گروه آیت‌الله بهبهانی مستقیماً با حوزه علمیه قم و آیت‌الله بروجردی در ارتباط کامل بودند، از فلسفی واعظ و دهان گرم او علیه مصدق سم‌پاشی می‌کردند و خمیرمایه اصلی آن سخنرانی‌ها موضوع حزب توده ایران بود و مصرانه از دولت می‌خواست که حزب توده ایران را که به نام‌های مختلف فعالیت می‌کند، سرکوب کند.»

مخالفت هواداران دکتر مصدق با وعظ‌های فلسفی، آیت‌الله خمینی را به حمایت از وی واداشت که تلگراف ایشان در کتاب نامبرده فلسفی به چاپ رسیده است. آنگاه لشگرکشی فدائیان اسلام، حجتیه، گروه مهدیه، آیات عظام در حمایت از فلسفی بر ضد دولت ملی دکتر مصدق در همدستی با شرکت نفت انگلیسی اشکال جدیدی به خود گرفت. وقتی از منبر رفتن و تحریکات فلسفی جلوگیری شد وی همانطور که در کتاب خودش شرح داده است، روحانیت ارتجاعی را به حمایت از خودش بسیج نمود و آقای رسول مهربان در این زمینه می‌نویسد که چگونه روحانیت ضدملی، بر ضد ملی کردن صنعت نفت در حمایت از شاه از جلسات منبر فلسفی به دفاع برخاستند: «در برقراری جلسات وعظ فلسفی واعظ، بسیاری از علماء به شخص فلسفی نامه نوشتند که در کتاب مذکور آمده است. بدین شرح: اول نامه امام خمینی قدس سره‌الشریف، دوم مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، سوم تلگراف آیت‌الله خوئی از نجف، چهارم تلگراف آیت‌الله محمد حسین کاشف الغطاء از نجف، پنجم نامه مرحوم آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، ششم تلگراف آیت‌الله روح‌الله کامالوند از خرم آباد. علاوه بر آن بیانیه، علماء تهران مندرج در شماره ۷۸۲۸ مورخ شنبه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۳۱ روزنامه اطلاعات، نامه دستجمعی واعظ تهران به ریاست مجلس سنا و مجلس شورا نوشته شده است...». این جناح پرنفوذ روحانیت در کنار شرکت نفت انگلیسی و دربار پهلوی قرار داشتند و حمایت روشن خود را از سخنرانی‌های ضدملی و تفرقه‌افکن فلسفی ابراز داشتند.

حافظه مردم ایران به علت سیاست گسل میان نسل‌ها که توسط خفقان شاه بعد از کودتا بر کشور مستولی شد، متأسفانه به علت استمرار استبداد مذهبی این حقیقت را به یاد نمی‌آورد که فلسفی واعظ از مشاوران درجه یک امام خمینی بود. بعد از این که فلسفی نقش خود را در زمان کودتای ۲۸ مرداد بسیار آگاهانه بازی کرد، بعد از انقلاب بهمین ۱۳۵۷ دیگر مقدر بود نبود از شاه به حمایت برخاست و این بود که وی در همان کتاب خود در صفحه ۱۴۳ به نحوی به «انتقاد از خود» دست زد تا زمینه خیانت‌های بعدی خویش را فراهم آورد. وی نوشت: «لازم است در اینجا به این نکته اشاره کنم، اگر امروز واقعه ۲۸ مرداد را یک کودتای طرح‌ریزی شده توسط آمریکا می‌دانیم، در زمان وقوع آن عامه ... ۱۵امه در صفحه ۱۰

روحانیت مرتجع و ... دنباله از صفحه ۹

مردم- از جمله خود من- از این ماجرا بی اطلاع بودند و مدت‌ها طول کشید تا این موضوع علنی شد. شاید اگر مردم متدین در آن زمان می‌دانستند که قرار است مملکت با کودتای ۲۸ مرداد به دامان آمریکا برود، علیرغم کج‌روی‌های مصدق نسبت به شأن دین، اجازه این کار را نمی‌دادند و حاضر نبودند که از چاله سلطه انگلستان بیرون بیایند و در چاه عمیق آمریکا فروافتند. روشن است که این نوع بیانات اوج ریاکاری است زیرا مردم ایران همه می‌دانستند که آمریکا و انگلیس تواما به این کودتای ضدملی با همکاری روحانیت ایران دست زده و حکومت مصدق را ساقط نمودند. ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا فوراً برای ارزیابی از نتایج کودتای ۲۸ مرداد در فردای کودتا به ایران آمد و کشتار دانشگاه و روز تاریخی ۱۶ ام آذر رقم خورد. فوراً از جانب آمریکا به شاه وام داده شد و قرارداد استعماری نفت با شراکت آمریکا به عنوان قرارداد کنسرسیوم مجدداً منعقد گردید. پس این که مدت‌ها طول کشید تا مردم به نقش آمریکا پی‌برند از دروغ‌های روحانیت ارتجاعی است تا همدستی خود را بر ضد منافع ملی ایران با دربار پهلوی، با امپریالیسم آمریکا و انگلیس در کودتای ضدملی ۲۸ مرداد کتمان کند. از این گذشته نه فلسفی، نه آیت‌الله کاشانی، نه خمینی و نه بروجردی و امثال آنها «عامه مردم» نبودند که نفهمند در ایران چه می‌گذرد. دقیقاً در همان زمان بخشی از روحانیت که اقلیتی را تشکیل می‌دادند نظیر آیت‌الله العظمی سید محمدتقی خوانساری، آیت‌الله العظمی محمد کلباسی، آیت‌الله العظمی شیخ بهاء‌الدین محلاتی که از مراجع تقلید بودند از ملی کردن صنعت نفت حمایت کردند. چطور است که روحانیت مرتجع همدست دربار اعلامیه منتشر شده آیت‌الله عباسعلی شاهرودی و آیات عظام حاج میرزاخلیل کمره‌ای و محمدباقر کوه کمره‌ای که ریاست حوزه علمیه شهر ری را داشت و آیت‌الله سیدعلی اکبر برقی معتمد و شیخ حسین لنکرانی را در حمایت از دکتر مصدق در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۴ بهمن، ۱۷، ۲۳، ۲۶ و ۲۷ اسفند سال ۱۳۲۹ ندیده باشند؟ آیا مطالعه اعلامیه آنها برای آنها کافی نبود که از «سطح عامه» ارتقاء یابند و بفهمند که در کشور ایران چه می‌گذرد؟ خود را در پیشگاه تاریخ به نفهمی زدن کمکی به روحانیت مرتجع نمی‌کند و تلاش آنها در امروز نیز تا از کودتای ضدملی ۲۸ مرداد به یاری سلطنت‌طلبان حمایت کنند و به دشمنان مردم ایران برای جعل واقعیت تاریخ ایران میدان دهند، ناشی از همان ریاکاری، سیاست ضدکمونیستی و همدستی با امپریالیسم برای تحریف تاریخ ایران است. این نقش ارتجاعی و سیاه روحانیت در تاریخ ایران حکم شده است و این ننگ را با هیچ رنگی نمی‌توان زدود.

ارتجاع روحانیت هنوز هم از کینه‌توزی نسبت

به مبارزات مردم ایران دست بردار نیست و برای تخطئه تاریخ ایران در کنار امپریالیسم آمریکا و بریتانیا قرار می‌گیرد و حاضر است برای کتمان خیانت روحانیت به منافع ملی ایران به رهبری آیت‌الله کاشانی، بروجردی، خمینی، بهبهانی و... به جعل تاریخ مبارزات ضداستعماری ملت ایران بپردازد که می‌خواست سرنوشت خود را به دست خویش بگیرد و یکی از منابع تغذیه روحانیت مرتجع را قطع کند. به این نقل قول منابع جمهوری اسلامی در تخریب مبارزات ملی مردم ایران آنهم هفتاد سال بعد از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد توجه کنید:



شاه از خدمات کاشانی حمایت کرده چهره اش را می‌بوسد

«پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشکده تاریخ معاصر»؛ که یک موسسه اسلامی وابسته به رژیم حاکم است در تخریب مبارزه ضداستعماری و آزادیبخش مردم کشور ما چنین اظهار فضل می‌کند که گویا بر سر برخورد به کودتای ۲۸ مرداد اتفاق نظر نبوده، ابهاماتی وجود دارد، زیرا که این نتیجه‌گیری: «مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و دیدگاه‌های متفاوت بود، به ویژه آنکه آن رویداد از نظر تاریخی با ابهاماتی مواجه و یا آنکه دیدگاه‌های ارائه‌شده، متأثر از رویکردهای جناحی بوده باشد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یکی از اسرارآمیزترین فرازهای تاریخ معاصر ایران است که هنوز بعد از گذشت سال‌ها، محل مناقشه است و ابهامات زیادی درباره آن وجود دارد. پرواضح است که آنچه این واقعه را به معما تبدیل نموده، سیاست‌های مکارانه آمریکا و انگلیس است، اما مهم‌ترین مصداق این معما را باید در درون کشور و رفتارهای عجیب جبهه ملی و رهبری آن، یعنی دکتر مصدق، جست. متأسفانه به علت اینکه در سال‌های پس از ۱۳۳۲، تاریخ معاصر ایران عمدتاً به قلم به اصطلاح روشنفکران نگاشته شده است، آنان از دکتر مصدق به عنوان اسطوره تاریخ ایران یاد کردند و به گونه‌ای جلوه دادند که وی کمترین نقش در شکست دولت خود نداشته است! روایتی که اسناد و روند تاریخی، خلاف آن را ثابت می‌کند و گویای آن است که آنچه باعث شد اتفاقات ۲۸ مرداد رقم بخورد، اشتباهات و زمینه‌هایی بود که جبهه ملی و دکتر مصدق در حد فاصل ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مرتکب شده بودند. در واقع می‌توان گفت: ۲۸

مرداد محصول مشترک اراده آمریکا و انگلیس و آلت فعل بودن پهلوی برای زمین زدن نهضت ملی ایران و اشتباهات تسهیل‌گر و غیرقابل جبران دکتر مصدق بود.» (تکیه از توفان)

به سختی بتوان پذیرفت که این نگارش عمال شکست خورده ساواک نبوده که هدفش تخطئه مبارزات ملی مردم ایران و حمایت ننگین از دربار و روحانیت مرتجع سیاه دوران سلطنت پهلوی نباشد.

به این ترتیب گویا دکتر مصدق با این تحلیل معیوب و شبه علمی در کنار آمریکا و انگلیس یکی از «معماهای» شکست کودتای ۲۸ مرداد بود. این پایگاه ارتجاع سیاه، شرم دارد به روشنی بیان نماید که خود مصدق عامل کودتا بود و شاه و آیت‌الله کاشانی در طرف صحیح تاریخ قرار داشتند.

این پایگاه خبری که در ۷۰ سالگی کودتا به یاد جعل تاریخ افتاده است روشنفکران را به باد انتقاد می‌گیرد که تاریخ را به نفع ارتجاع سیاه مذهبی به رشته تحریر در نیآورده و از مصدق «اسطوره» ساخته‌اند. به این ارتجاع سیاه باید گفت که دکتر محمد مصدق مسلماً به علت ماهیت طبقاتی بورژوازی خود، به خاطر واهمه از قدرت گرفتن کمونیست‌ها و طبقه کارگر، به خاطر تکیه به فئودال‌ها و بی‌توجهی نسبت به حقوق دهقانان، به خاطر عدم شناخت درست از ماهیت امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا و پشت کردن به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در مبارزه عظیم سیاسی که در پیش گرفته بود به اشتباهات عدیده نیز دچار شد ولی ماهیت این اشتباهات با ماهیت خیانت شاه و ارتجاع سیاه مذهبی به ایران از زمین تا آسمان متفاوت است. یکی صمیمانه برای رهایی ایران مبارزه کرده و در این مبارزه پیچیده و صعب دچار اشتباهات معرفتی مهم شده و دیگری برای اسارت ایران سر و دست شکسته، خیانت کرده، در کنار دیوها نشسته، بر گونه شاه بوسه زده، برای موفقیتش دعا کرده، شعبان بی‌مخ‌ها را بسیج کرده و به میدان فرستاده است تا مردم ایران را بکشند. آنها هم اشتباه می‌کنند ولی فرق است میان اشتباهات شرکت‌کنندگان در جبهه خلق و مزدوران فعال در جبهه ضدخلق. این دشمنان خلق در هفتادسالگی کودتای ننگین ۲۸ مرداد نوشته‌اند:



گروه مشاورین آیت‌الله کاشانی: ۱- حاج حسین علم - ۲- طاهر حاج رضایی (برادر طیب خان) - ۳- شعبان بی‌مخ - ۴- حسین مهدی قصاب - ۵- طیب - ۶- اکبر حاج رضایی - ۷- سید اکبر خراط

«یکی دیگر از اشتباهات مهم و تأثیرگذار دکتر مصدق در مسیر ... ادامه در صفحه ۱۱»

**دست بنجل فروشان آمریکائی از ایران کوتاه باد!**



کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است. بایگانی خانوادگی، منبع از کتاب «چگونه کمونیست شدیم»

امروز ارتجاع سیاه مذهبی تلاش ناموفقی با حمایت سلطنت‌طلبان و حقوق‌بگیرانش می‌کند تا بر تارک کوهی از اسناد غیرقابل انکار مصدق را به لجن بکشد، شاه را تطهیر کند و موجود کثیف و نوکرصفت دورویی را به نام آیت‌الله کاشانی که در مجلس هفدهم از قاتلان افشار طوس و شخص سرلشگر زاهدی حمایت می‌کرد و به آنها مصونیت پارلمانی داده بود تا کودتا به سر انجام برسد برحق جلوه دهد. حافظه مردم ایران را نمی‌شود تغییر داد. ارتجاع سیاه مذهبی در اکثریت خود در کنار دربار پهلوی، امپریالیسم بریتانیا و آمریکا قرار داشت و این ارتجاع تا به امروز نیز فعال است و با تبلیغ سیاست غربگرایی، چین‌ستیزی، روس‌هراسی همان سیاست ضدایرانی گذشته را ادامه می‌دهد. باید به نفوذ این ارتجاع سیاه در ایران که بر ضد منافع ملی ایران فعال است پایان داد.\*



حد نصاب سنی برای شرکت در انتخابات و واجد شرایط انتخاباتی نبودند. به این جهت بیش از دو میلیون آراء مردمی از میان کسانی که واجد شرایط شرکت در انتخابات بودند، رقم بسیار بزرگ و پراهمیتی است با توجه به اینکه این آراء با اراده آزاد داده شده بود و نه با کمک کامیون‌های ارتشی و یا بسیج دهقانان با زور شلاق مباشر ارباب. که رایج همه انتخابات حتی انتخابات مجلس هفدهم بود.

از این گذشته مجلس هفدهم به سرلشگر زاهدی کودتاچی و متهمان قتل افشارطوس رئیس شهرستانی دکتر مصدق مصونیت پارلمانی داده بود تا مانع شود دولت قانونی دکتر مصدق و دادگستری وقت این قاتلان را در مقابل دادگاه قرار داده و محاکمه کنند. امری که کودتا را غیرعملی می‌نمود. آیت‌الله کاشانی رئیس وقت مجلس دست حمایت خود را بر بالای سر این قاتلان تا زمان کودتا قرار داده و مانع می‌شد که پیشنهاد هیات هشت نفره که به تصویب همه اعضاء هیات از جمله شاه‌پرستان، دکتر مصدق و شخص شاه رسیده بود و در آن حدود و اختیارات شاه را با تفسیر درست قانون اساسی روشن نموده و به ابهامات آن پایان داده بود، به تصویب مجلس برسد. این مجلس نه تنها در کار دکتر مصدق مستمرا خرابکاری می‌کرد حتی در پی آن برآمده بود که در پرده اول کودتا، دکتر مصدق را استیضاح کند، هوادارانش را در صحن مجلس کتک بزند، تهدید نماید تا با برکنار کردن مصدق «قانونا» کودتا را به انجام برسانند و زاهدی را به نخست وزیر برگزینند. این دسیسه نیز شکست خورد و ملت ایران با هشیاری این لانه ارتجاع سیاه و دربار را منحل ساخت و این یکی از بزرگترین دستاوردهای مردم ایران در طی مبارزات ملی کردن صنعت نفت بود، زیرا نشانه وحدت ملی و مبارزاتی مردم از توده‌ای و مصدقی بر ضد امپریالیسم، ارتجاع و دربار پهلوی محسوب می‌شد و زنگ خطری برای ارتجاع و هواداران تفرقه افکن جبهه ملی ایران بود. ناله عباس میلانی و نگارندگان تاریخ جعلی جمهوری اسلامی از این واقعیت نشات می‌گیرد.



فاحشه سرشناس "شهرنو" در روی رکاب اتوموبیل ایستاده و فریاد جاوید شاه سر داده است

### روحانیت مرتجع و ... دنباله از صفحه ۱۰

خاموشی نهضت ملی، انحلال مجلس هفدهم بود. در پی اختلاف دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت، با نمایندگان مجلس هفدهم، دولت تصمیم به برگزاری همه‌پرسی برای انحلال هفدهمین دوره مجلس شورای ملی گرفت. انحلال مجلس نه تنها مصدق را از چشم آزادی‌خواهان انداخت، که آینده را نیز از یک مجلس نیم‌بند محروم کرد. عباس میلانی درباره انحلال مجلس هفدهم به وسیله مصدق نوشته است: «رفراندوم و انحلال مجلس هفدهم یکی از مهم‌ترین اشتباه‌های مصدق است که در نهایت به جای اینکه به قدرت سیاسی نخست‌وزیر بیفزاید، بیش تر زمینه سقوطش را فراهم کرد... رفراندوم هم بر تعداد مخالفین مصدق افزود و هم فکر می‌کرد در دوران فترت، شاه جرئت عزلش را نخواهد داشت...» (تکیه از توفان)



نخست این که این درماندگان سیاسی ناچارند برای قوت بخشیدن به جعلیات تاریخی خود دست به دامن جاعلی به نام عباس میلانی همدست ساواک و یکی از سرپرستان پروژه دموکراسی ایران در مؤسسه هورور آمریکائی متعلق به سازمان «سیا» بشوند تا «ثابت» کنند مصدق به اشتباه دچار آمده است.

دیگر آن که همه‌پرسی یک اصل دموکراتیک به رسمیت شناخته شده جهانی است و از آنجا که بنا بر اصل بیست و ششم قانون اساسی «قوای مملکت ناشی از ملت است، طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می‌نماید»، اصلی که مردم ایران در زمان مشروطیت برای بریدن نفوذ شاهان خلق کردند، دولت‌ها می‌توانند در زمان بروز بحران‌ها و مشکلات لاینحل به آراء مردم رجوع کنند و نظر آنها را پرسش نمایند. ارتجاع با نهادینه شدن این اصل دموکراتیک مخالف است. از این گذشته انحلال مجلس هفدهم خواست ملت ایران بود که با دادن بیش از دو میلیون رای به درخواست انحلال این مجلس ارتجاعی و ضدملی که مرکز دسیسه و توطئه ضد مردمی و همدستی با امپریالیسم شده بود منحل کردند. توجه کنیم که در آن زمان ایران تقریباً حدود ۱۵ تا ۱۶ میلیون نفر جمعیت داشت که نیمی از آن یعنی زنان فاقد حق رای بودند و در نیمه دیگر نیز همه دارای

**ما ملت بیداریم - ما شاه نمی‌خواهیم!**

نقش بازیگران نفت ... دنباله از صفحه ۱۸

هیچوقت تابع قوانین ایران نبود. مشتری راهزن به پاس یک امتیازنامه استعماری به غارت ایران مشغول بودند و به برکت این غارت نه تنها در جنگ جهانی اول پیروز شدند بلکه آبادانی سرزمین مادری خودشان را از مالیات نفت ایران موجب گردیدند. در صفحات توفان نمی شود به ارزیابی امتیازنامه استعماری داری و امتیازنامه خیانت آمیزتر بعدی که محصول کودتای رضاخان عامل امپریالیسم انگلستان بود پرداخت ولی رضا خان با خدمتی که با تمدید امتیازنامه داری با انگلستان کرد و پذیرفت که یک طرف قرارداد دولت انگلستان است و نه شخص ویلیام نوکس داری خنجر به حق حاکمیت ملی ایران زد که در تاریخ خیانت های این دودمان در صدر آنها قرار می گیرد. در این تمدیدنامه تمام موارد مبهم و یا حقوقی که می توانست به ایران تحت عنوان منافع شرکت های تابعه قرار گیرد به نفع انگلستان حذف شد.

حال به پاره ای اسناد تاریخی برگرفته از کتاب ارزشمند آقای مصطفی فاتح پردازیم

**نقض حق حاکمیت ایران توسط بریتانیا**

«در این مرحله اقتدار حکومت مرکزی در خوزستان فقط نامی بیش نبود. خوانین بختیاری در شمال آن استان و شیخ خزعل از اهواز تا مرز جنوبی را در حیطه اختیار خود داشتند و شرکت برای حفاظت اموال خود و تامین امنیت متوسل به فنودال های محلی می گردید. قراردادهایی بین شرکت از طرفی و شیخ خزعل (۱) و خوانین بختیاری از طرف دیگر منعقد شده بود که به موجب آن هر سال شرکت، مبالغی به آنها می پرداخت تا امنیت اطراف و جوانب حوزه عملیات شرکت را تامین نمایند ولی در داخل محوطه عملیات خود شرکت سازمانی داده بود و اداره ای داشت به نام (اداره تأمینیه) (۲) که وظایف آن عبارت بود از حفظ انتظامات و امنیت در داخل محوطه شرکت و برقراری تماس و رابطه با خان ها و شیوخ محلی و مامورین دولتی و نظارت در کنترت هایی که از طرف شرکت به اشخاص مختلف داده می شد و سرپرستی اموری که وابسته به روابط بین کارگر و کارفرما بود و اجاره و خرید اراضی و به طور خلاصه هر کاری که تماس بین شرکت و اهالی محلی را ایجاب می کرد.

اداره تأمینیه شرکت عده ای در استخدام خود داشت که در اوائل نام پلیس را داشتند و بعدها که نفوذ دولت مرکزی مستقر گشت به نام مستحفظ و آتش نشان و غیره خوانده می شدند. اینها همه لباس متحدالشکل داشته و مختصر تعلیمات نظامی فرا می گرفتند و به روسا سلام نظامی می دادند و به جز اینکه مسلح نبودند از هر حیث دیگر به سربازان شباهت داشتند. شرکت عده ای از آنها را به کارهای آتش نشانی گماشته و عده زیادی را برای امور انتظامی در خدمت داشت که هر دو یکنوع

لباس داشته و هر وقت می خواست می توانست همه آنها را به عنوان آتش نشان معرفی نماید. سفر اولی که من به خوزستان رفتم در سال ۱۹۲۶ بود و پلیس ها کارشان محدود به تامین عبور و مرور در محوطه شرکت شده بود، ولی به طوری که نقل می کردند در سابق اداره تأمینیه شرکت و پلیس های آن تمام وظائف یک شهرداری را بر عهده داشته و حتی زندان هم داشتند. به طور خلاصه اداره تأمینیه شرکت عبارت از یک دستگاه شهرداری در داخل محوطه شرکت بود و اموری را که ژاندارمری انجام می دهد به عهده خوانین محلی و مستحفظین آنها بود که تمام هزینه آنها را شرکت می پرداخت.»

(پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۲۵ و ۴۲۶)

### وضعیت کارکنان و کارمندان

«درین مرحله اول، کارکنان شرکت به قرار زیر بودند:

کلیه کارکنان فنی و اداری و بازرگانی شرکت که مشاغل عمده و مسئولیت داری داشتند همه انگلیسی بودند و کم و بیش کارکنان قسمت اداری انگلیس های بودند که هندوستان را دیده و با افکار استعماری آلوده بودند. کلیه کارمندان دفتری و عموم کارگران فنی و حتی پیشخدمت ها و آشپزها هندی و پاکستانی بودند و فقط کارهای غیرفنی به ایرانیان محول بود. تنها کارگران فنی ایرانی عبارت بودند از یک عده بنا و نجار و عده معدودی که زیر دست هندی ها و انگلیس ها کارهای فنی آموخته بودند. معدودی ایرانیان هم به عنوان منشی و «میرزا» (۳) استخدام شده بودند که کمی انگلیسی دانسته و سمت مترجمی داشتند. توجیه شرکت برای این کار این بود که طبق فصل دوازدهم امتیاز داری که می گوید «عمله و فعله باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند» تعهد دیگری ندارد و علاوه می کرد که چون کارگران و کارمندان فنی بین ایرانیان یافت نمی شود به ناچار آنها را از خارج می آورد و چون ایرانیانی که به زبان انگلیسی آشنا باشند نادر هستند، لذا برای کارهای دفتری هم از هندوستان استخدام می کند. ولی علت حقیقی اینگونه استخدام این بود که کارکنان هندی مطیع تر بودند و اگر هم اعتراضی به طرز استخدام خود می کردند به سهولت به خدمت آنها خاتمه داده و آنها را روانه هندوستان می کردند و بالاتر از همه اولیای شرکت معتقد بودند که استخدام از چند ملت مختلف اختلافاتی را بین کارکنان شرکت ایجاد می نماید که به صرفه و صلاح شرکت است. در تمام مدت این مرحله اول شرکت هیچگونه اقدامی برای تربیت ایرانیان و آموختن کار به آنها نکرد و چون اولیای غافل دولت هم اعتراضی به چنین روشی نداشتند شرکت هر رویه ای را که می خواست تعقیب می نمود.

در طی مرحله مزبور شهر آبادان یک اجتماعی از کپره های حصیری و فقط چند خانه آجری

بود و شرکت برای آنکه تماسی با شهر نداشته باشد کانالی بین شهر و موسسات خود حفر کرده بود که عبور از آن برای کسانی که عضو شرکت نبودند بدون اجازه میسر نبود. شرکت برای عموم کارکنان انگلیسی خانه های مناسب و با آسایشی در آبادان و مسجد سلیمان و اهواز ساخته و وسائل راحتی آنها را کاملاً فراهم کرده بود. کارکنان هندی و پاکستانی هم در اطاق هایی که به شکل سربازخانه بنا شده بود سکنی داشتند ولی برای ایرانیان - اعم از کارگر و کارمند - خانه و مسکنی ساخته نشده بود و آنها مجبور بودند در کپره های حصیری آبادان و در خانه هایی که بعضی اشخاص متفرقه در آبادان و مسجد سلیمان ساخته بودند زندگی نمایند. این بود وضع مرحله اول عملیات شرکت و سازمان اداری آن تا سال ۱۳۰۳ شمسی. (پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۲۷ و ۴۲۸)

### وضعیت کارگران نفت و برخورد حکومت به آنها

«درین مرحله سیاست حکومت مرکزی این بود که تسلط حکومت تهران بر استان خوزستان کاملاً مستقر گردد ولی هیچ قدمی برای عمران و آبادی آن استان برداشته نشد. دولت مرکزی هرگونه تظاهرات اجتماعی و سیاسی مردم را با نهایت خشونت و سختی سرکوبی می کرد. در سال ۱۳۰۸ وضع ناگوار کارگران نفت در آبادان به اندازه ای دشوار و سخت شده بود که دیگر توانائی تحمل برای آنها باقی نمانده بود. عده زیادی از ساکنین بنادر جنوب ایران به آبادان مهاجرت کرده و در جستجوی کار رقابت شدیدی بین آنها برای تهیه لقمه نانی به میان آمده بود. شرکت از این رقابت حداکثر استفاده را کرده و دستمزد ناچیزی به کارگران خود می داد. فقدان خانه و مسکن و دستمزد کم و هجوم مهاجرین برای تحصیل کار بالاخره منجر به اعتصابی شد که قوای دولتی آنرا با بیرحمی بی نظیری درهم شکست و عده ای از کارگران و پیشوایان آنها را به زندان انداخت و زندگانی پر مشقت و سخت کارگران همواره ادامه یافت. پس از اعتصاب مزبور دولت از شرکت خواست که بررسی درباره علل اعتصاب نموده و تعدیلی در دستمزد کارگران بشود و پس از مدتی شرکت حاضر شد که حداقل دستمزد کارگران غیرفنی را روزی پنج ریال (۴) قرار دهد و دستمزد کارگران فنی را هم به همان تناسب بیفزاید.» (پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۲۹)

### غارت کارگران و استثمار شدید آنها

«در آن ایام هیچگونه قوانین و نظامات و مقرراتی نبود که روابط بین کارفرما و کارگر را تنظیم نماید و مرجع قانونی هم برای رسیدگی به شکایات مستخدمین ایرانی شرکت نبود. از طرفی طرز ... ادامه در صفحه ۱۳

نقش بازیگران نفت ... دنباله از صفحه ۱۲

حکومت مانع ازین بود که کارکنان شرکت دست جمعی اقدام نمایند و کارگران از حقی که در سایر نقاط جهان برای کارگران معمول است استفاده کرده و به تشکیل اتحادیه بپردازند و از طرف دیگر غفلت دولت در اجرای صحیح مواد قرارداد به خصوص مواد شانزده و هفده که مربوط به کارکنان ایرانی بود موجب یاس آنها گشته بود. تحولاتی که بعدها پیدا شد تماما مرهون اقدامات بعضی از کارمندان شرکت بود که پس از پیدا شدن فرصت تبدیل به اقدامات دست جمعی گردید.

نظر اساسی اولیای شرکت در مورد کارکنان خود این بود که به ارزان ترین قیمت از خدمات آنها استفاده کند و حداقل مخارج را برای رفاه و آسایش آنها به مصرف رساند. این یک روش کهنه و پوسیده‌ای بود که اینک در سایر نقاط جهان متروک شده است، ولی چون منظور شرکت حداکثر استفاده بدون رعایت عواقب آن بود روش مزبور را همواره ادامه می‌داد. در زیر تحولاتی که در روابط بین شرکت و مستخدمین ایرانی آن به تدریج رویداد ذکر می‌شود تا خط‌های شرکت واضح تر گردد و مقدمات «ارقامی از عده‌ی» مستخدمین شرکت ذکر می‌شود تا مطلب روشن تر گردد.

(پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۳۳)

### اعتصاب کارگران و نفوذ حزب توده ایران به منزله حزب طبقه کارگر ایران

«قبل از اعتصاب کارگران آبادان در سال ۱۳۰۸ شمسی حداقل دستمزد کارگران شرکت نفت از روزی چند ریال تجاوز نمی‌کرد. پس از اعتصاب مزبور حداقل دستمزد آنها به پنج ریال افزایش یافت و این مبلغ تا اوائل جنگ با اندک تغییری برقرار بود. بین سال ۱۳۱۵ و ۱۳۲۰ شاخص کل هزینه زندگی (۵) تقریباً دو برابر و نیم شده بود ولی دستمزد کارگران نفت به همان پایه‌ی سابق مانده بود. موقعی که ارتش‌های بیگانگان به ایران هجوم آورده و تقریباً تمام کشور را اشغال کردند به واسطه تورم پول و کمیابی کالاهای خارجی و احتکار کالاهای داخلی و هرج و مرج اقتصادی که حکمفرما گردید، هزینه زندگی به سرعت عجیبی بالا رفت و در سال ۱۳۲۳ شاخص کل به ده برابر آنچه در سال ۱۳۱۵ بود رسید. کارکنان نفت هم مانند سایر مردم در مضمیق غریبی قرار گرفته بودند و چون با حضور ارتش خارجی وسیله اعتراضی نداشتند مشقت و سختی را تحمل کرده و ساکت بودند. لکن در آنوقت ارتش‌های آمریکا و انگلیس محتاج به کارکنان و مستخدمین فنی بوده و حاضر بودند که دستمزد بیش تری بدهند و عده ای را استخدام نمایند. این احتیاج تولید رقابتی بین ارتش‌های بیگانه و شرکت نفت ایجاد کرد که لازم بود خاتمه یابد لذا شرکت در سال ۱۹۴۲ یک ثلث بر دستمزد کارگران افزوده و جیره‌ی

نان و قند و شکر رایگان به آنها داد و ضمناً با اولیای ارتش‌های بیگانه قراری گذاشت که دستمزدها را در خوزستان ثابت نگاهداشته و رقابت در استخدام را قطع نمایند. اضافات مذکور موجب شد که حداقل دستمزد به چهارده ریال افزایش یابد ولی ترقی روز افزون هزینه زندگی و کاهش ارزش پول ایران و کمیابی مایحتاج و از همه بدتر کرایه گزاف مسکن اضافات مزبور را خنثی کرد و کارکنان شرکت باز دچار مضمیق سختی بودند. برنامه‌ی خانه‌سازی شرکت هم در ایام جنگ متوقف شده بود و از طرفی افزایش عده‌ی کارکنان و از طرف دیگر کمی خانه‌های مسکونی مناسب تقاضا را بر عرضه غلبه داده و مضمیق غریبی برای کارکنان ایرانی شرکت فراهم ساخته بود.

تا سال آخر جنگ عده‌ی مساکنی که شرکت در آبادان برای کارگران خود ساخته بود در حدود سه هزار و پانصد خانه برای کارگران متاهل و قریب به نهصد اطاق برای کارگران مجرد بود. در ناحیه معادن هم شرکت برای کارگران متاهل نزدیک به دوهزار خانه و برای کارگران مجرد قریب به دویست اطاق تا آن تاریخ بنا کرده بود. تردیدی نبود که این چند هزار خانه برای احتیاجات عموم کارگران که عده شان هم روز افزون بود کفایت نمی‌کرد و همه سعی می‌کردند که در شهر و اطراف مسکنی برای خود تهیه کنند. به همان نسبتی که عملیات شرکت توسعه می‌یافت و بر عده کارگران افزوده می‌شد به همان تناسب هم جمعیت شهر آبادان- که حیات اقتصادی و اجتماعی آن وابسته به صنعت نفت است- زیاد می‌شد. آنهایی که دستمزد نسبتاً بیش تری داشتند در شهر و دهات اطراف اطاقی به قیمت گزاف برای خود اجاره می‌کردند و آنانی که دستمزد کمی داشتند به لانه‌ها و کپره‌هایی که در اطراف بر پا می‌گشت هجوم می‌آوردند. کپره‌های مزبور که بعدها به نام «حصیر آباد» و «حلیی آباد» معروف شد در حقیقت برای مسکن انسان مناسب نبود. ولی احتیاج موجب گشته بود که هزاران نفر درین لانه‌ها زندگی کنند و با گرمای طاقت‌فرسای خوزستان بسازند. کمی دستمزد، فقدان مسکن، محدود بودن آزادی مردم در ایام جنگ، افزایش هزینه زندگی، دلخوری‌های ایام گذشته، نبودن قوانینی که حقوق کارگر را حفظ نماید، غفلت اولیای امور، وضع را برای نهضت و قیام کارگران فراهم ساخت و زمینه فوق‌العاده مساعدی برای حزب توده ایجاد شد که عملیات خود را در سال‌های آخر جنگ در خوزستان شروع نماید و کارگران مستعد هم با آغوش باز پیشوایان و عمال آن را استقبال نمودند.

در بین کارمندان هم عدم رضایت شدیدی در آن ایام حکمفرما بود. آنها هم گرفتار افزایش هزینه زندگی و گرانی مسکن و تبعیضات گوناگون بودند. توسعه عملیات شرکت در سال‌های آخر جنگ موجب افزایش کارمندان خارجی

شده بود. عده‌ای از انگلیس‌هایی که در معادن نفت برمه کار می‌کردند و پس از تصرف آن کشور از طرف ژاپونی‌ها به هندوستان فرار کرده بودند موقتاً به استخدام شرکت درآمدند. عده‌ای را هم شرکت از فلسطین آورده و در آبادان به کار گماشته بود. خانه‌هایی که ممکن بود به کارمندان ایرانی داده شود به این خارجیان تازه وارد تخصیص داده شد و ایرانیان مجبور بودند که در شهر آبادان اطاق‌های محقری به قیمت گزاف اجاره کرده و قسمت مهم حقوق خود را به عنوان مال‌الاجاره بپردازند.

(پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۳۴ و ۴۳۵)

### خواست‌های عادلانه و منطقی کارگران و دلایل اعتصاب آنها

«در آریبهشت ۱۳۲۳ دولت به وزیر دارائی وقت (مرتضی قلی بیات) دستور داد که به اتفاق دکتر حسین پیرنیا رئیس اداره امتیازات و نفت وزارت دارائی بازدیدی از خوزستان و موسسات نفت بکند و گزارشی از وضع خوزستان و صنعت نفت به دولت بدهد. این میسون دولتی پس از مراجعت از خوزستان به دولت گزارش داد که وضع بسیار متشنجی در مراکز صنعت نفت حکمفرماست و کارکنان ایرانی شرکت فوق‌العاده ناراضی می‌باشند و حزب توده هم مشغول فعالیت است. موقعی که این میسون در اهواز بود اعتصاب کارگران آغازی شروع گردید. اولیای شرکت بی‌درنگ مدعی شدند که اعتصاب نتیجه تبلیغات سیاسی حزب توده است و به هیچوجه ناشی از وضع اجتماعی نامطلوب آن ناحیه نمی‌باشد و چون منشاء اقتصادی ندارد از دولت تقاضا کردند به مامورین انتظامی در محل اختیارات کافی داده شود که محرکین و اخلاگران را توقیف و اعتصاب را درهم شکنند. نمایندگان دولت به بررسی تقاضاهای اعتصاب‌کنندگان پرداخته و معلوم داشتند که تقاضاهای کارگران کاملاً مشروع می‌باشد و عبارت است از (الف) بهبود وضع توزیع آب آشامیدنی (ب) استخدام چند قابله برای رفع احتیاج خانواده کارگران (ج) و پرداخت فوق‌العاده مخصوص به کارگران آغا جاری که در وضع سختی به سر می‌برند. وزیر دارائی از اهواز به نمایندگی دولت در لندن دستور تلگرافی داد که با مدیران شرکت داخل مذاکره شده و تذکر دهد که اعتصاب آغا جاری به علت کمی دستمزد و سختی معیشت می‌باشد و لازم است که فوری ترمیمی در دستمزد کارگران بشود و در صورتی که شرکت درین امر غفلت نماید دولت نسبت به اثرات آن مسئولیتی نخواهد داشت.

شرکت ناچار شد که تقاضاهای اعتصاب‌کنندگان آغازی را بپذیرد و اعتصاب خاتمه یافت لکن توفیق کارگران سبب شد که آنها طعم اقدام دسته جمعی را چشیده و در تحکیم اتحادیه کارگران و توسعه فعالیت خود کوشا تر شوند. دولت هم ... ادامه در صفحه ۱۶

یک سند زنده... دنباله از صفحه ۱۸

که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید، باید به محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئه دشمنان وارد میدان شوید! نیروی شما بیگرنست. شما تاکنون بارها دربار و عمال آنرا شکست داده‌اید، این بار هم می‌توانید و باید توطئه آنها را درهم شکنید و تارومارشان سازید.

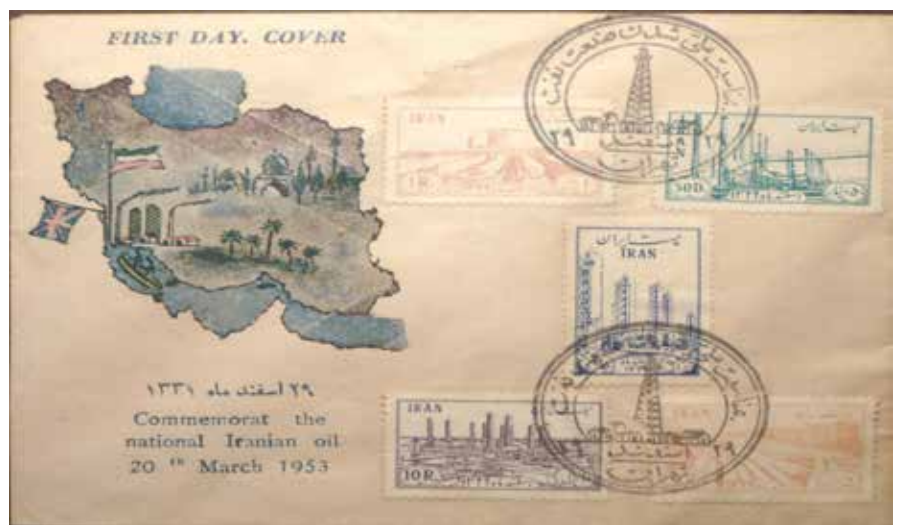
**رفقا! دوستان عزیز!**

دشمن با تمام قوا تلاش می‌کند. شکست‌های متوالی روحیه او را به سختی متزلزل کرده است. در حالیکه نیروی ملت عظیمست و از یک روحیه عالی برخوردار است. دشمن با ضعف شدید روحیه، تفرقه و تشتت دست به گریبان است شما می‌توانید و باید با استفاده از برتری کمی و کیفی قوا و با استعانت از توده‌های ملل سراسر جهان که مبارزه حق طلبانه شما را تأیید می‌کنند دشمن را درهم شکنید. برای درهم شکستن دشمن آماده باشید! (۱)

اما دولت دکتر مصدق ادعا می‌کرد که بر اوضاع کاملاً مسلط است و نخست وزیر از شاه تأیید انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دوره هیجدهم را «تقاضا می‌کرد».

طرفداران دکتر مصدق نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند، بلکه هیچگونه آمادگی و تشکیلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند.

تمام نیروهای ارتجاع داخلی متحد شده به کمک و پشتیبانی آشکار دولت آمریکا متکی بودند، جبهه ملی متلاشی شد و عده‌ای از بنیانگذاران آن به صفوف دشمن پیوسته بودند و دشمنان ملت با احساس خطر اضمحلال قطعی هارتر



سرنگونی پرچم انگلیس

کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است. بایگانی خانوادگی، منبع از کتاب «چگونه کمونیست شدم»

و درنده‌تر شده از سیاست مماشات و تردید دکتر مصدق حداکثر بهره‌برداری را می‌کردند.

اما بر صفوف طرفداران دکتر مصدق که فاقد نیروهای سازمان یافته‌ای بودند یاس و تفرقه حکمفرما بود و تنها نیروی متشکلی که می‌توانست به طور موثر علیه کودتاچیان وارد میدان عمل شود حزب توده ایران بود.

بیست و سوم مرداد ماه مقدمات کودتا توسط شوارتسکف، شاه و سرلشگر زاهدی فراهم شده و آماده اجرا بود. طبق قرار می‌بایست ساعت یک بعد از نیمه شب با حمله واحدهای گارد سلطنتی به شهر به فرماندهی سرهنگ نصیری و چند واحد دیگر از شهر تهران کودتا عملی گردد. اما به علت اینکه جزئیات نقشه‌ی کودتا ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز به وسیله حزب توده ایران در اختیار نخست وزیر قرار داده شد، کودتا عقب ماند و کودتاچیان نیم ساعت بعد از نیمه‌شب با پرتاب موشک سفیدی انصراف از کودتا را به واحدهای کودتاچی ابلاغ کردند.

لکن همانطور که حزب توده ایران به درستی و با کمال صراحت می‌گفت، اصل توطئه کودتا به هیچوجه منتفی نشده بود کودتاچیان به شدت در تکیا بوده و فقط تاریخ کودتا را تغییر داده بودند. لذا حزب توده ایران کاملاً حق داشت که در توقیف و مجازات فوری دشمنان ملت اصرار ورزد و دکتر مصدق را از ادامه سیاست مماشات و سهل‌انگاری بر حذر دارد. اما متأسفانه دولت دکتر مصدق تذکرات به جا و تقاضاهای درست حزب توده را مبنی بر سرکوبی عمال کودتا و نجات دادن نهضت ملی ایران از شر کودتاچیان با بی‌اعتنائی و لاقیدی تلقی می‌کرد و هیچگونه اقدام قاطع و عاجلی به عمل نمی‌آورد.

کودتاچیان که به علت افشاء اسرارشان تاریخ کودتا را تغییر داده بودند، انجام کودتا را به نیمه‌شب شنبه ۲۴/۵/۳۲ موکول ساختند. لکن ساعت ۱۰/۵ همانشب جزئیات نقشه کودتا و اسم فرماندهان و ماموریت‌های آنها به وسیله حزب توده ایران به اطلاع شخص دکتر مصدق رسانیده شد. در آن ساعت سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش در منزل خود استراحت می‌کرد و فقط اعلام خطر حزب توده او را از منزل خارج کرده از چنگ کودتاچیان رها نید. دکتر مصدق به محض اطلاع از جریان امر دستور آماده باش و رسیدگی به ستاد ارتش و سایر مراجع نظامی صادر کرد. (۲)

کودتاچیان به قصد غافلگیر کردن دولت ساعت یازده شب شروع به اقدام کرده، دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حقیقت‌شناس وزیر راه و مهندس زیرک زاده را توقیف نموده به سعد آباد بردند. اما به دستگیری رئیس ستاد ارتش موفق

نشدند. عده‌ای دیگر از عوامل کودتا نیز سیم‌های تلفن ستاد ارتش را قطع کردند و تلفونخانه بازار را اشغال نمودند.

ساعت نیم بعد از نیمه شب چهار کامیون سرباز و دو جیب و یک زرهپوش به فرماندهی سرهنگ نصیری به خانه نخست وزیر مراجعه کردند و به بهانه تقدیم یک نامه محرمانه از طرف شاه اجازه ورود خواستند. همینکه جریان را به اطلاع نخست وزیر رساندند دستور داد که سرهنگ نصیری و همراهان او را توقیف نمایند و با وجود اینکه عمال کودتا مقداری از وظائف خود را انجام داده بودند پس از توقیف سرهنگ نصیری آنها نیز به تدریج دستگیر و زندانی شدند، و تا صبح روز ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت کننده در توطئه کودتا دستگیر و سربازان گارد شاهنشاهی نیز خلع سلاح شدند و بدین ترتیب در اثر هوشیاری و بیداری سازمان نظامی حزب توده ایران این بار نیز نقشه کودتا نقش بر آب شد. صبح روز ۲۵ مرداد کاخ سعد آباد وسیله مامورین نظامی با حضور اشرافی فرماندار تهران و ارنست پرون رفیق شفیق و محرم راز محمدرضا شاه مورد بازرسی قرار گرفت. همزمان با ورود بازرسان به کاخ سعد آباد سرهنگ هادی کسرائی که از افسران گارد بود جریان شکست کودتا و بازرسی قصر شاهی را تلفنی به اطلاع شاه که در کلاردشت بود رسانید و بلافاصله توقیف گردید. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه سرلشگر زاهدی نخست وزیر کودتا برای ادامه کار در تهران ماند و مخفیانه به سفارت آمریکا پناه برد تا به کمک و راهنمایی دوستان آمریکائی نقشه کودتا را به ثمر رساند. اینک فرمانداری نظامی که بیست و شش روز قبل سرلشگر زاهدی را هنگام خروج از تحصن مجلس به اتهام شرکت در قتل افشار طوس دستگیر نکرده و اجازه داده بود که وی با ماشین رئیس مجلس و تحت حمایت و حفاظت معاون گارد انتظامی مجلس به منزل خود برود برای دستگیری او جایزه تعیین نمود. اعلامیه شماره ۴۰ فرمانداری نظامی در این باره می‌گوید: «...هرکس از محل سکونت سرلشگر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد.» (۳)

اما تنها خبرنگار آسوشیتدپرس از محل اقامت او خبر داشت که پس از ملاقات با وی چنین گزارش داد: «در ملاقاتی که با آقای سرلشگر زاهدی به عمل آوردم نامبرده فرمانی را که به امضاء شاه و مورخ روز ۲۲ مرداد ماه می‌باشد به من نشان داد و ضمناً خاطر نشان ساخت که سرهنگ نصیری مامور ابلاغ فرمان عزل نخست وزیر آقای دکتر مصدق بوده است.» (۴)

روز ۲۵ مرداد همین که خبر شکست کودتا و فرار شاه به اطلاع عامه رسید مردم با شور و شعف بی‌سابقه‌ای به خیابان‌ها ریختند و در تظاهرات عمومی شرکت نمودند. در تهران عظیم‌ترین و پر شورترین تظاهرات ضد درباری بر گزار شد. اما همچنان دو گانگی در میان طرفداران دکتر مصدق و پیروان حزب توده ایران وجود داشت. هر دو دسته مخالف شاه بودند. مثلاً دکتر فاطمی طی سخنرانی خود در میتینگ روز ۲۵ مرداد گفت: «... جنایات دربار پهلوی جنایات ملک فاروق را رو سفید کرد... خان همیشه خائف است کودتای اجنبی وقتی نقش برآب شد، شاه به اولین سفارت انگلیس پناه برد.

شکر ... ادامه در صفحه ۱۵

**از جان خود گذشتیم ، با خون خود نوشتیم یا مرگ یا مصدق !**

یک سند زنده... دنباله از صفحه ۱۴

خدا را که آخرین پایگاه سی ساله انگلستان یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد که جز اراده شما نمی توانست این کانون را منهدم کند» (۵)

و روزنامه باختر امروز در سر مقاله خود به قلم دکتر حسین فاطمی نوشت: «... من همیشه گفته ام که حق این بود پیش از بستن کنسول گری ها در شهرستان ها و سفارت فخمیه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوائی که انگلستان را خالق خود می داند و ساخته و پرداخته شده ی «آیرون ساید- کلنل انگلیسی» و «هاوارد» معروف است کوبیده شود و درب این خانه مجری اراده اجنبی را گل بگیرند...» (۶)

و شرکت کنندگان در میتینگ فریاد می زدند: «ما شاه نمی خواهیم»، «شاه فراری و اجنبی پرست باید محاکمه و مجازات شود»، «نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی»، «مصدق پیروز است» (۷)

شعار پیروان حزب توده ایران نیز چنین بود: «پیروز باد ملت- بر شاه ننگ و لعنت»، «ما ملت بیداریم- ما شاه نمی خواهیم» (۸)

اما حزب توده ایران به حق می خواست که بیدرننگ الغای سلطنت و اعلام جمهوری به فراندوم گذاشته شود و به موجب یک قانون دموکراتیک برای تغییر قانون اساسی مجلس موسسان تشکیل گردد. حال آنکه دکتر مصدق و یارانش با اساس سلطنت مخالفی نداشتند و بهمین لحاظ فراکسیون نهضت ملی در جلسه مورخ ۲۷ مرداد تصمیم گرفت که «فعال یک شورای سلطنتی تشکیل گردد تا بعد تکلیف شاه روشن شود» (۹). در این باره دکتر مصدق ضمن مدافعات خود در دادگاه نظامی چنین گفته: «... تصمیم گرفتم به هئیت وزیران پیشنهاد کنم آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد در خواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنتی سرپرستی فرمایند» (۱۰)

بیست و نهم مرداد ماه پس از فرار شاه دکتر مصدق با صدور اعلامیه ذیل انحلال مجلس را اعلام داشت: «بنا به اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده بدینوسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می گردد. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری به زودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلان خواهد شد- دکتر محمد مصدق». در حالیکه دکتر مصدق و همکارانش سرگرم ایجاد «آرامش» و خاموش کردن غلیان احساسات عمومی بوده و مقدمات تشکیل شورای سلطنت را فراهم می کردند و فرمانداری نظامی ختم تظاهرات را اعلام می داشت نقشه انجام کودتا به رهبری دولت آمریکا و به وسیله عمال ارتجاع و استعمار به شدت تعقیب می شد.

هندرسن سفیر کبیر آمریکا که کودتا را از نظر خارجی اداره می کرد و می خواست پس از سقوط دولت دکتر مصدق وارد تهران شود، روز ۲۶ مرداد با عجله وارد تهران شد و بلافاصله به ملاقات دکتر مصدق شتافت. بنا به گفته رادیو پاریس وی در این ملاقات به دکتر مصدق اطلاع داد که: «دولت آمریکا دیگر نمی تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به

عنوان نخست وزیر قانونی با وی معامله کند. هندرسن رسماً به دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به مصدق تکلیف کناره گیری از کار را نمود.

### کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی- استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران

فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی طبق اطلاعات موثق بدین ترتیب صادر گردید که مامورین سیاسی آمریکا در ایران از محمدرضا شاه سفیدمهر گرفتند تا از میان کاندیداهای نخست وزیری فرمان را به نام کسی صادر کنند که مورد اعتمادتر بوده و قادر به انجام کودتا باشد. و چون سرلشکر زاهدی بیش از همه حائز شرایط بود به دستور سفارت آمریکا هیراد منشی شاه نامه سفیدمهر را به نام او پر کرد.

این مطلب را دکتر مصدق نیز در دادگاه نظامی تأیید کرده گفت: «... من آن شب دستخط را نگاه کردم. دیدم اول صحه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی رسید و گشادگشاد نوشته شده بود تا به امضاء برسد» (۱۱)

پس از فرار شاه ستاد ستاد عملیات کودتاجیان به سفارت آمریکا منتقل گردید و مستشاران نظامی آمریکا به همراهی کلیه مامورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک کریمیت روزولت رئیس سازمان سیا در خاورمیانه رهبری کودتا را به دست گرفتند و به تجمع قوا پرداختند .

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد هنگامیکه فرمانداری نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام می داشت به دستور آیت الله بهبهانی که مراد گردانندگان شهرنو (شهر بدنام) تهران بود محمود مسگر یکی از کارگردانان شهرنو و طیب و رمضان یخی که مشهور خاص و عام بودند با عده ای از یاران خود به خیابان های لاله زار و نادری ریخته به کمک و همراهی جمعی از گروه بانان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات «شاه پرستانه» پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیز به طور پراکنده به سرکردگی شعبان بی مخ، طیب و غیره و به توسط دسته های مزدور و اوپاش مجهز به چوب و چماق و افراد بیکاره ای که با دریافت پول سوار کامیون ها و اتوبوس ها می شدند در خیابان های تهران ادامه یافت و سپس فواحش و «خانم رئیس ها» که به نفع شاه شعار می دادند و عکس اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توام با این تظاهرات جمعی از گروه بان ها و رنجبرهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی لباس فورم به تن داشتند به منظور ارباب مردم شلیک های هوایی می کردند.

همین که تظاهرکنندگان به میدان بهارستان رسیدند به غارت ادارات روزنامه های ضددرباری و کلوب ها و سازمان های طرفدار دکتر مصدق و یا وابسته به حزب توده ایران پرداختند. در عین حال معازه داران و بازاریان را وادار به تعطیل کردند و رانندگان تاکسی ها و اتوبوس های شهری را مجبور ساختند که چراغ های اتومبیل های خود را به رسم شادمانی روشن کنند و عکس شاه را پشت شیشه اتومبیل نصب نمایند. اما با وجود غارت و تخریب و ایزد مردم فرمانداری نظامی که جهت ممانعت از تظاهرات ضددرباری

روز ۲۷ مرداد ختم تظاهرات را اعلام داشته بود برای جلوگیری از اعمال ننگین چاقوکشان و اوپاش اقدامات جدی به عمل نیآورد.

کودتاجیان قبل از آغاز کودتا برای جلب نظر مساعد فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران و حداقل بی طرف ساختن آنها با فرماندهان مزبور (نوذری- اشرفی- شاهرخ- پارسا- ممتاز) در تماس و مذاکره بودند. اما دکتر مصدق با وجود اینکه از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی داشت با اعتماد به فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران- که از میان آنها نوذری و اشرفی با شرکت در کودتا و شاهرخ و پارسا با سکوت تأییدآمیز خود راه کودتاجیان را هموار ساختند- و با پیروی از سیاست همیشگی خود که مبتنی بر عدم قاطعیت و مماشات بود حتی پس از کودتا عمق حادثه را درک نمی کرد. بهمین لحاظ دکتر مصدق علیرغم درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادیویی آغاز کودتا و استعداد از مردم کشور از این کار خود داری نمود. اقدامی که می توانست تظاهرات وسیع و دامنه دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و به احتمال قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.

بدین ترتیب در حالیکه رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و تردید بودند واحدهای نظامی کودتا به دنبال ارادل و اوپاش وارد عمل شدند و نقاط حساس شهر از جمله اداره تبلیغات و رادیو را به تصرف در آوردند و خانه نخست وزیر دکتر مصدق را محاصره کردند. بالاخره ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی سقوط دولت دکتر مصدق و انتصاب خود را به مقام نخست وزیری از رادیوی تهران اعلام نمود.

در آن روز تنها مقاومت جدی که در برابر کودتاجیان نشان داده شد از طرف گارد محافظ خانه دکتر مصدق بود. افراد گارد مزبور به فرماندهی سرهنگ ممتاز تا ساعت ۷/۵ بعد از ظهر سرسختانه و تا آخرین فشنگ جنگیدند.

تمام این جریانات در برابر چشمان حیرت زده طرفداران دکتر مصدق که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان حزب توده ایران که سازمان مجهزی داشتند- جماعتی که در مجموع اکثریت مردم تهران را تشکیل می دادند- انجام می پذیرفت در حالیکه همه مدافعان نهضت ملی ایران بی آنکه دستور عمل و دیرکتیوی از طرف رهبران خود دریافت دارند، سرگشته و حیران بودند و نمی دانستند چه باید کرد.\*

۱- شجاعت (بسوی آینده) شماره ۱۵ ۳۲/۵/۲۳

۲- مدافعات دکتر مصدق صفحات ۴۹ و ۵۰

۳- باختر امروز شماره ۱۱۷۴- ۳۲/۵/۲۷

۴- شجاعت (بسوی آینده) شماره ۱۷ به تاریخ ۳۲/۵/۲۶

۵- نیروی سوم شماره ۲۴۵- ۳۲/۵/۲۶

۶- باختر امروز شماره ۱۱۷۳- ۳۲/۵/۲۶

۷- باختر امروز شماره ۱۱۷۳- ۳۲/۵/۲۶

۸- شجاعت (بسوی آینده) شماره ۱۷ به تاریخ ۳۲/۵/۲۶

۹- شجاعت (بسوی آینده) شماره ۱۹ به تاریخ ۳۲/۵/۲۸

۱۰- کتابچه مدافعات دکتر مصدق صفحه ۳۸

۱۱- کتابچه مدافعات دکتر مصدق صفحه ۲۲

**ورود کشتی های جنگی انگلیسی و آمریکائی به آب های ایران تجاوز آشکار به حق حاکمیت ملت ایرانست!**

نقش بازیگران نفت ... دنباله از صفحه ۱۳

که وضع را چنین دید در صدد بر آمد که نظاماتی بین کارگر و کارفرما وضع نماید که در آینده تقاضاهای کارگران از حدود معینی تجاوز نکرده و موجب استفاده‌های سیاسی نگردد. این بود که در خرداد ۱۳۲۵ اولین قانون کار را به موجب تصویب نامه‌ای وضع و در صدد اجرای آن بر آمد.

(پنج‌جاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۳۷ و ۴۳۸)



### فورا آگاهانه و عامدانه شرکت غارتگر استعمار از انجام مسئولیت‌های خود

«درین اثنا به عوض اینکه شرکت گذشت‌های چندی نسبت به کارگران نموده و از شدت عدم رضایت آنها به کاهد مدتی وقت را با مذاکره و مباحثه با نمایندگان اتحادیه کارگران صنعت نفت تلف کرده و سعی می‌کرد که اعتصاب‌های کوچکی که پیش می‌آید رفع نماید. گزارش‌هایی که در آن موقع از خوزستان می‌رسید حاکی ازین بود که تشنج فوق‌العاده‌ای بین عموم مستخدمین ایرانی شرکت حکمفرماست و برای اینکه آرامشی برقرار شود دولت مامورینی به خوزستان اعزام داشت که در باره شکایات کارگران و اختلافات آنها با شرکت بررسی‌های لازمه را بنماید. مامورین مزبور به دولت اطلاع دادند که شرکت حاضر شده است قانون کار را اجرا نماید ولی چندی بعد معلوم شد که شرکت از پرداخت دستمزد روز جمعه خودداری می‌کند. در تاریخ یازدهم تیرماه شش هزار نفر از کارگران آبادان اعتصاب کرده و شش تقاضا از شرکت داشتند که پنج فقره‌ی آنها را شرکت قبول کرد ولی در باب تقاضای ششم آنها که مربوط به پرداخت دستمزد روز جمعه بود شرکت اظهار داشت که مراتب را به لندن اطلاع داده و منتظر دستور است. در تاریخ ۱۹ تیرماه دولت طبق مقررات قانون کار کمیسیونی تشکیل داد که حداقل دستمزد را برای تمام کارگران کشور تعیین نماید و به عموم کارفرمایان من جمله شرکت اطلاع داد که مذاکرات انفرادی کارفرمایان با کارگران در باره دستمزد باید قطع گردد.

در آن ایام روزنامه‌های توده تبلیغات بسیاری بر ضد شرکت نموده و کارگران را تشویق به اعتصاب می‌نمودند. روزنامه‌های مزبور می‌گفتند: شرکت مقررات قانون کار را اجرا

نمی‌کند، از تشکیل اتحادیه کارگران جلوگیری می‌کند و آنها متهم به پیروی از مقاصد سیاسی می‌نماید، بدون دلیل بعضی از کارگران را از خدمت خارج می‌کند، مامورین دولت با شرکت مساعدت می‌نمایند و در حفظ حقوق کارگران گوشا نیستند، وسائل بهداشت و مسکن برای کارگران موجود نیست، نسبت به کارمندان ایرانی تبعیض بسیار می‌شود، شرکت همواره سعی می‌کند که مشاغل مهم را به خارجیان اختصاص دهد، بعضی از کارمندان خارجی شرکت با ایلات و عشایر روابط برقرار کرده و آنها را بر علیه کارگران تحریک می‌کنند و غیره.

در تاریخ ۲۲ تیرماه اتحادیه کارگران نفت اعلامیه‌ای صادر کرد که مشعر بر تقاضاهای کارگران بود بدین قرآز:

انفصال مصباح فاطمی استاندار خوزستان - خلع سلاح عشایر - منع شرکت از مداخله در امور ایران - و پرداخت دستمزد روز جمعه. سحر روز بعد اتحادیه کارگران به شرکت اطلاع داد که از ساعت شش صبح آرزوی اعتصاب عمومی در تمام مراکز نفت شروع خواهد شد و در ساعت معین عموم کارگران و کارمندان (به استثنای کارگران بیمارستان‌ها و مامورین برق و آب و یخ و آتش نشانی) دست از کار کشیدند. دو ساعت پس از شروع اعتصاب حکومت نظامی اعلان شد و مامورین انتظامی باشگاه کارگران را اشغال و عده‌ای سرباز از اهواز برای تقویت قوای آبادان اعزام گردید.

اعتصاب کنندگان در تمام روز ۲۳ تیرماه ساکت و آرام بودند ولی عصر آرزوی عده‌ای از کارگران تظاهراتی را در شهر آبادان شروع کردند و به باشگاه اتحادیه اعراب که در همان روز جشن افتتاحیه‌ی خود را برقرار کرده بود حمله کردند. زد و خورد بین کارگران و مخالفین آنها از ساعت پنج بعد از ظهر شروع و تا نیمه شب ادامه یافت که در نتیجه آن ۴۷ نفر کشته و ۱۷۳ نفر زخمی شدند. قوای انتظامی دخالت نموده و پس از توقیف عده‌ای آرامش را برقرار کرد. (تکیه از توفان)

(پنج‌جاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۳۹ و ۴۴۰)

### وضعیت اسفناک زندگی کارگران و اعتراضات مسالمت‌آمیز آنها

«از روی کمال انصاف و بی‌طرفی و حقیقت‌بینی باید گفت که بهبود وضع کارگران نفت در سال‌های آخر عملیات شرکت در ایران مرهون دو نکته اصلی بود. اول آزادی بیان که پس از خروج ارتش بیگانگان برای کارگران حاصل شد و توانستند وضع اسفناک و مشقت‌بار خود را تا حلی شرح دهند و دوم اعتصاب بزرگ ۲۳ تیر ۱۳۲۵ که قدرت عظیم آنها را برای گرفتن حق خود واضح و آشکار ساخت و به شرکت فهماند که ادامه رویه سابق محال است و باید سریع‌تر رفتار خود را تغییر دهد. قانون کار و قانون

بیمه‌های اجتماعی و تعیین حداقل دستمزد و اصلاحات دیگری که در چند سال اخیر کم و بیش در ایران انجام گرفته است همه و همه مرهون اقدامات دسته جمعی کارگران نفت است و در صورتی که آزادی عمل موجود باشد و کارگران هم متوجه باشند که از حدود قوانین و نظامات نباید خارج گردند کارگران صنعت نفت ایران آنچنان کفایت و استعداد را دارند که در آینده هم پیشوا و هادی سایر کارگران ایران باشند.

همانطور که نهضت کارگران شرکت را وادار به این نمود که در اصلاح وضع آنها قدم‌های موثری بردارد و نهضت مزبور موجب گشت که دنیای خارج هم از استعمار ایرانیان مطلع گشته و آنها انتقاد نماید اعتراض کارمندان ایرانی شرکت هم که روز به روز افزون می‌گشت تأثیر خود را در راه و روش شرکت نمود و وضع آنها هم در سال‌های اخیر خیلی بهتر از پیش شد. موقعی که مذاکرات راجع به قرارداد الحاقی بین نمایندگان دولت و شرکت در جریان بود کارمندان ایرانی شرکت شرح اعتراض آمیزی در باره ماده شانزده قرارداد ۱۹۳۳ که مربوط به آنها بود چاپ کردند. با نهایت تأسف باید گفت که در ابتداء حکومت وقت از انتشار آن جلوگیری کرد ولی بعد که عین آن در مجلس شورای ملی خوانده شد، منتشر گشت و متن آن به قرار زیر است:

**جناب آقای نخست وزیر**

**جناب آقای وزیر دارائی**

**آقایان محترم نمایندگان مجلس شورای ملی**

**آقایان محترم مدیران جراید (با تمنای درج مشروحه زیر)**

برای تذکر اولیای دولت معروض می‌دارد که کارمندان خارجی شرکت‌های نفتی در کشور مصر از بیست در صد تجاوز نمی‌کند و در کشور ونزوئلا از بیست و پنج در صد بیش تر نیست و به تدریج هر سال هم تقلیل می‌یابد ولی امروز شرکت نفت پس از نیم قرن استفاده از منابع نفتی ایران معترف است که هنوز عده کافی متخصص ایرانی تربیت نکرده است که جای خارجیان را طبق تعهداتی که با دولت دارد بگیرند.

این مشروحه جای آن نیست که به تبعیضات بین کارمندان خارجی و ایرانی شرکت را ذکر نمائیم و مدلل داریم که همین تبعیضات موجب دلسردی کارمندان ایرانی شرکت و عدم رغبت دیگران به استخدام درین موسسه می‌باشد و چون وزارت دارائی به خوبی مسبوق است که امروز متجاوز از هزار کارمند ایرانی شرکت خانه ندارند و در مزبله‌های آبادان و مسجد سلیمان و آغا جاری زندگی می‌کنند و از حیث حقوق و مرخصی و مزایا و حقوق بازنشستگی و غیره همیشه خارجیان بر ایرانیان ترجیح دارند، تذکر بیش تری را لازم نمی‌داند ولی واجب است عموم ... ادامه در صفحه ۱۷

**نگ و نفرت بر قاتلان کارگران مبارز خوزستان!**



نقش بازیگران نفت ... دنباله از صفحه ۱۶

هم میهنان ما بدانند که علاوه بر تبعیضات مذکور تزییقاتی هم شرکت برای ما فراهم کرده است که مانع از بیان عقیده صریح ما می‌باشد و بهترین دلیل آنست که ما از ذکر امضای خود در ذیل این مشروحه معذوریم ولی اگر از هر یک از کارمندان شرکت نفت در باره مطالب فوق سؤال شود بدون هیچ تردیدی آنرا از دل و جان تصدیق و تأیید می‌نماید.

در خاتمه به جناب آقای وزیر دارائی تذکر می‌دهیم که حق ما را حفظ کنید و تقاضا می‌کنیم غفلت اسلاف خود را تکرار نفرمائید. عموم کارمندان ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس»

(پنج‌ماه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۴۴ و ۴۴۶ و ۴۴۷) (تکیه از توفان)

### وضعیت بهداشت کارگران در منطقه اشغالی شرکت نفت تحت توجه «مدافعان حقوق بشر»

«سازمان بهداشتی شرکت طوری تنظیم شده بود که با کمترین مبلغ ممکن اداره گردد و آن اندازه وسیع و کامل نبود که حتی احتیاجات کلیه مستخدمین و خانواده‌های آنها را تامین نماید. درمان کلیه مستخدمین و خانواده‌های آنها در درمانگاه‌های شرکت رایگان بود، ولی پذیرش در بیمارستان محدود به کارگران و کارمندان و خانواده‌های کارمندان بود به طوری که خانواده‌های کارگران در بیمارستان‌های شرکت پذیرفته نمی‌شدند. و تازه آنهایی هم که پذیرفته می‌شدند چنانچه محتاج به عمل جراحی بودند که تعویق آن خطر جانی نداشت، باید چندین ماه صبر کنند تا نوبت عمل آنها برسد. در قسمت بهداشت هم عملیات شرکت محدود به نقاطی بود که در آنجا خانه و مسکن ساخته بود و شرکت حاضر نبود که از آن قسمت تجاوز کرده و معاونتی به دگران بنماید. اینگونه صرفه‌جویی‌ها برای شرکت با عظمتی که میلیون‌ها استفاده می‌نمود اثر فوق‌العاده بدی در افکار عامه باقی می‌گذاشت و موجب یاس و بدبینی عموم می‌گشت. مردم می‌دیدند و می‌شنیدند که توانگران و موسسات بزرگ صنعتی جهان بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها ساخته و وقف عامه مردم می‌کنند که به رایگان آنها را معالجه نمایند و در جرایم می‌خوانند که در ونزوئلا و دیگر کشورهای نفت خیز شرکت‌های نفت چگونه وسائل کامل بهداشتی عموم مستخدمین و اهالی نواحی عملیات خود

را تامین می‌کنند، ولی شرکت نفت حتی از معالجه خانواده‌های کارگران خود در بیمارستان مضایقه داشت. این صرفه‌جویی‌های بی‌مورد و ناروا مسلم بود که واکنش‌های سختی را پدید خواهد آورد و اینگونه خط‌ها بود که احساسات مردم را بر می‌انگیخت.»

(پنج‌ماه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات شرکت سهامی چهر، ص ۴۴۹ و ۴۵۰)

### تحقیق ایرانی‌ها و رفتار استعماری بریتانیا با مردم میهن ما در دل سرزمین ایران با رضایت کامل هیئت حاکمه ایران شاهنشاهی

«یکی از موارد مهمی که بی‌اعتنائی شرکت را به احساسات عمومی ظاهر می‌ساخت تبعیضات متعددی بود که در مورد کارکنان خود قائل شده بود. تبعیضات مزبور موجب برانگیختن احساسات کارکنان ایرانی شرکت بود که به هروسيله‌ای که در دسترس آنها قرار می‌گرفت مقاومت منفی نشان داده و از تبلیغ برعلیه شرکت خودداری نمی‌کردند. چند مثال

کوچک این نکته را واضح می‌سازد:

شرکت اتوبوس‌هائی در آبادان به کار انداخته بود که کارمندان را به طور رایگان از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌برد. این اتوبوس‌ها تا یکی دو سال پس از جنگ فقط اختصاص به کارمندان انگلیسی و معدودی از ایرانیان عالی‌رتبه شرکت داشت و روی آنها با خط درشت نوشته شده بود که تنها کارمندان عالی‌رتبه حق استفاده از آنها دارند. این عمل به اندازه‌ای زشت و به حدی برای ایرانیان تحقیرآمیز بود که حد نداشت. پس از جنگ به شرکت تذکر داده شد که از چنین تبعیضی خودداری نماید و برای آنکه عذری در کار نباشد پیشنهاد شد که هر کارمندی حق داشته باشد بدون هیچگونه تبعیض نژادی از اتوبوس‌های مزبور در مقابل کرایه مختصری استفاده نماید. پس از آنکه پیشنهاد مزبور اجرا گشت مشاهده شد که همه کارمندان با نهایت دوستی و مهربانی سوار اتوبوس شده و احترام زیادی برای یکدیگر قائل می‌شدند. همین تبعیض در مورد رستوران‌ها و باشگاه‌ها و سینماها و حوض‌های شنا و سایر موسسات اجتماعی معمول بود که نویسنده (بدون آنکه بخواهد خودستائی نماید) پس از انتقال به آبادان همه‌اش را موقوف نمود و تاثیر به سزائی در روابط بین کارمندان مختلف شرکت داشت.»

(پنج‌ماه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، تهران سال ۱۳۳۵ خورشیدی، از انتشارات

شرکت سهامی چهر، ص ۴۵۵ و ۴۵۶). این وضعیتی بود که یک شرکت استعماری به میهن ما تحمیل کرده بود و هیئت حاکمه خائن به خیانت تن در داده بود. تا قبل از شعار ملی کردن صنعت نفت ایران، مجموعه این حاکمیت به سرکردگی دودمان پهلوی، مزدوران شرکت نفت انگلیس و ایران بودند و با آنها مماشات کرده و سهم خود را از غارت مردم ایران می‌گرفتند. اگر مقاومت حزب توده ایران، کارگران خوزستان و مقاومت بورژوازی ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق در اوایل دهه ۳۰ شمسی نبود، شاه ایران هنوز هم به نوکری استعمار و تمکین به امتیازنامه داری افتخار می‌کرد همانگونه که بعد از کودتای ۲۸ مرداد وضعیت ایران را به دوران قبل از ملی کردن صنعت نفت ایران منتقل نمود و با ملغی کردن قانون ملی کردن نفت، دست کنسرسیوم نفت را که محصول سازش آمریکا و بریتانیا بود در غارت منابع ملی ایران بازگذارند و آنها را بر سرنوشته ملت ما تا انقلاب ۱۳۵۷ حاکم گردانید.\*

۱ - شرح قراردادهای بین شرکت و خوانین بختیاری در فصل دیگر ذکر شده و اینک شرح قرارداد با شیخ خزعل ذکر می‌شود. در تاریخ ۶ ماه مه ۱۹۰۹ بر پرسی کاکس کنسول ژنرال انگلیس در بوشهر و مامور سیاسی آن کشور در خلیج فارس (Sir Percy Cox) به شیخ خزعل تضمین داد که دولت انگلستان نخواهد گذاشت دولت ایران به موقعیت او و جانشینانش لطمه‌ای وارد سازد و همیشه وضع آتوق ت او را حفظ خواهد کرد در ماه ژوئیه همان سال قراردادی بین شرکت نفت و شیخ خزعل منعقد شد که به موجب آن یک مایل مربع از اراضی آبادان به شرکت اجاره داده شد. مال الاجاره آن در ده سال از قرار سالی ۶۵۰ لیره بود که تمام آن نقد پرداخته شد و علاوه بر این ده هزار لیره هم به عنوان قرض به شیخ داده شد. پس از ده سال مال الاجاره از قرار سالی ۱۵۰۰ لیره بود که بعدها آنهم تبدیل به یک مبلغی نقد گردید.

۲ - (Security Office).

۳ - در آن ایام انگلیس‌ها به کارمندان دفتری که ایرانی بودند «میرزا» خطاب می‌کردند و این عنوان را از خوانینی که به منشی‌های خود «میرزا» می‌گفتند اقتباس کرده بودند.

۴ - ارزش پنج ریال آن زمان تقریباً معادل ۵۵ ریال حالا بود. منظور سال ۱۳۳۸ تاریخ نگارش کتاب است - توفان

۵ - از سال ۱۳۱۵ به بعد بانک ملی ایران ارقامی درباره شاخص هزینه زندگی منتشر می‌کند که ارقام فوق از آن اقتباس شده است.



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۰۶ شهریور ۱۴۰۲

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه غرب آسیا را ترک کند!

## یک سند زنده و واقعینانه از رویدادهای مرداد ماه ۱۳۳۲

نقل از کتاب ارزنده «گذشته چراغ راه آینده است» نشر از جامی که در زمان محمدرضا شاه به صورت مخفی منتشر شد و محصول نگارش برخی از اعضای قدیمی سازمان افسری حزب توده ایران است. این سند ارزنده علیرغم تجلیل از دکتر مصدق و حزب توده ایران در خدمت منافع ملی ایران و نهضت ملی کردن صنعت نفت به بسیاری از رویدادهای آن دوره با دید انتقادی نگریسته و آن را به تحریر در آورده است که برای آموزش نسل آینده مملو از اطلاعات و تحلیل‌های درست است.

«بسیست و سوم مرداد ماه روزنامه بسوی آینده دستور آماده باش حزب توده ایران را به شرح ذیل منتشر کرد:

«کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگانان وطنخواه، مردم رشید ایران! دشمنان ملت نوکران دربار یکبار دیگر برای پایمال کردن محصول مبارزات شرافتمندانه شما به توطئه دامنه‌داری پرداخته‌اند. این بار هم دربار در راس توطئه جای دارد. قصد آنها اینست که با یک کودتای نظامی زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضداستعماری ملت ما را به نفع اربابان خود مختنق نمایند. یکبار دیگر محصول کوشش‌های طولانی شما در سایه‌ی یک خطر جدی قرار گرفته است.

وظیفه دارید ... ادامه در صفحه ۱۴

## نقش بازیگران نفت در متن اوضاع جهانی بعد از جنگ جهانی

رویدادهای نفت و مبارزات مردم ایران را در بعد از روی کار آمدن رضاخان تا زمان کودتای ۲۸ مرداد باید در متن تحولات کلان جهانی مورد بررسی قرار داد. پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و نقش مترقی بلشویک‌ها در مبارزه با استعمار تزاری و ضربه زدن به استعمارگران انگلیسی و افشاء آنها یکی از مولفه‌هایی است که در تمام تحولات بعدی ایران نقش تعیین کننده‌ای دارد. بریتانیا که بعد از جنگ دوم جهانی سرکردگی خویش را در جهان از دست می‌داد و ناچار بود سرکردگی دلار و امپریالیسم آمریکا را بپذیرد و در عین حال به مبارزه با کمونیسم بپردازد، در وضعیتی قرار گرفت که سیاست ایجاد تفرقه و تجزیه ایران را که در زمان قاجار برای حفظ هندوستان و نفوذ در میان ایلات و طوایف اجراء می‌کرد به دور افکند و از ترس نفوذ کمونیست‌ها در ایران به دنبال تقویت حکومت مرکزی در ایران روان شود و با دستی آهنین که زیر نظارت و هدایت امپریالیسم رو به افول بریتانیا باشد به یکپارچگی ایران یاری رساند. برخورد بریتانیا به شیخ خزعل که در دوره‌ای از سیاست تفرقه وی حمایت می‌کرد و زمانی که رضاخان را برای سرکوب وی گسیل داشت تا یکپارچگی ایران را تضمین کند، باید از این منظر بررسی کرد. از این گذشته امپریالیسم رو به رشد و بالنده آمریکا تلاش داشت علیرغم مقاومت بریتانیا جای خالی وی را در منطقه پر کند و مبارزه بر سر مسئله نفت در ایران در بستر همین سیاست تغییر شرایط جهانی و قطبندی‌های جدید صورت می‌گرفت. حمایت امپریالیسم آمریکا از ملی کردن صنعت نفت تا جایی که برای فشار به بریتانیا لازم بود از همین جا ناشی می‌شد و زمانی که بریتانیا عقب نشست و حاضر شد به سرکرده جدید دنیا تمکین کند، آنوقت سی تی و ۲۸ مرداد در ایران به وجود آمد و ما با وضعیتی روبرو شدیم که همه ناظر آن بودند. اگر در تحلیل‌هایمان از این متن مشروح به بیرون جهیم و خصلت دوران و تحولات ضروری آن را درک نکنیم هرگز قادر نخواهیم بود در مورد بازیگران و رویدادهای آن روز تحلیل درستی داشته باشیم.

در چنین وضعی یک شرکت استعمارگر در ایران حاکم بود و باید این دوران استحاله ناشی از افول بریتانیا و صعود آمریکا و قدرت گرفتن شوروی سوسیالیستی استالینی را به حیلہ گری به ضرر مردم ایران مدیریت می‌کرد.

شرایطی در بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به میهن ما تحمیل شده که مجددا موربان‌های امپریالیسم آمریکا و انگلیس از پستوهای خویش بیرون آمده و در پی نگارش تاریخ معیوبی از مبارزات مردم ایران هستند. این موربان‌ها از امنیت کامل برخوردارند و تا می‌توانند به پاس توانائی‌های سیاسی، مالی، رسانه‌ای که در اختیار دارند به وارونه‌سازی تاریخ ایران اشتغال دارند و تصویری از وضعیت ایران قبل از انقلاب ترسیم می‌کنند که فقط جعل محض محسوب می‌شود. آنها بعد از حدود یک قرن می‌خواهند ماهیت امتیازنامه استعماری داری را مترقی و مناسب ایران جلوه دهند

شرکت نفت انگلیس در ایران یک فعال مابشاء بود و برای خودش در جنوب ایران حکومتی مستقل تشکیل داده بود که مورد تائید خاندان ننگین پهلوی بود. حکومت ایران بر تمام نقض نکات این امتیازنامه حتی امتیازنامه خائنه‌ای که رضا شاه قلدر در ۱۹۳۳ امضاء کرد با دیده رضایت می‌نگریست. دولت بریتانیا در جنوب ایران، سرزمین خود را داشت، پلیس و سربازان استعمارگر بریتانیا در خوزستان با سرکوب مردم، مستعمره خود را برقرار کرده بودند. تحقیر و سرکوب ایرانیان ادامه داشت. بریتانیا که در آن زمان خواهان تجزیه ایران، تخریب قدرت مرکزی بود از سرکشان، یاغیان نظیر شیخ خزعل دفاع می‌کرد و به وی قول داده بود «عربستان» ایران را در اختیار وی قرار دهد. آنها قبایل عرب را برای سرکوب مسلحانه و برضد کارگران نفت که تحت تاثیر حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده ایران بودند و برای تحقق حقوق انسانی‌شان مبارزه می‌کردند تحریک و بسیج می‌نمود. شرکت نفت با دادن بخشی از ۱۶ درصدی که باید به دولت ایران پرداخت می‌کرد- که هیچوقت به درستی نپرداخت - به خوانین بختیاری امنیت جنوب ایران را برای سرکوب به آنها واگذار کرده بود و در داخل خاک ایران برای خودش دولتی بود و از تصمیمات حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کرد.

هزاران نفر را بدون گذرنامه و روادید به اراده خودش به ایران می‌آورد و یا اخراج می‌کرد. اتباع هندی و پاکستانی (قبل از استقلال - توفان) به ایران آورده می‌شدند تا رقبا کارگران ایرانی در تصفیه‌خانه نفت و یا استخراج و تولید نفت باشند. شرکت نفت بریتانیا در ایران ... ادامه در صفحه ۱۴

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

## سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از شکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجائیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان‌شان از ایران کوتاه باد!